

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان :

نبوت در قرآن

چکیده:

در جایگاه تعیین کننده راهبرد و سیاستهای کلی در مدیریت راهبردی در مکاتب غربی (استراتژیست) به عامل و عواملی معتقدند که از جمله آنها می توان به مدیران عامل ، رهبران، تحلیلگران، جمع مدیران و سایرین اشاره کرد . چنانکه در مقالات قبل ذکر گردید در الگوی مدیریت راهبردی مبتنی بر ارزشهای اسلامی ولایت فقیه مسئول تعیین سیاستهای کلی و راهبردهای کلان نظام میباشد. اما ریشه این رکن در دین مبین اسلام از مبحث نبوت و جانشینی خداوند تبارک در عالم وجود سرچشمه میگردد . لذا در این مقاله در سطوح بررسی اصولی این الگو، مبتنی بر مفاهیم و شواهد قرآنی، موضوع نبوت در قرآن مطرح میگردد .

لازم به ذکر است که محتوای متن، عمدتاً از تفسیر تسنیم حضرت آیت الله جوادی عاملی است .

کلمات کلیدی :

نبوت، عصمت، علم لدنی، وحی، غیب

حجت همه دوران تاریخ

در جریان وحی و نبوت فرمود که نه من اولین پیامبر هستم و نه پیام من اولین پیام است: ﴿مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾، یک؛ ﴿إِنْ آتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، دو؛ نه من می دانم که چه حادثه ای رخ می دهد و نه از کسی پیروی می کنم، مگر از وحی! آن گاه در پنج مرحله این مباحث مطرح شد؛ مرحله اولی این بود که طبق ادله فراوان و قطعی، انسان کامل که حجت الهی است - مثل پیغمبر و امام (علیهم السلام) - علوم غیبی فراوانی داشته و دارند، هر چه در جهان امکان ظهور پیدا کرده است، انسان کامل معصوم که حجت الهی است - مثل پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) - آن را دارا هستند. آن ابواب فراوانی که در جوامع روایی ما هست، بخشی از اینها را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در «کتاب الحجّة» [۱] کافی آورد که عناوین آنها در بحث قبلی گذشت، به صورت شفاف و قطعی ثابت می کند که اهل بیت (علیهم السلام) به علوم غیبی کامل احاطه

دارند و این ادعیه نورانی ماه رجب را هم حتماً قرائت می‌کنید، اینها درس است برای ما، گذشته از اینکه خواندن آنها عبادت است و ثواب دارد، درس هم هست؛ این جمله نورانی «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقَكَ فَتَقْفَهَا وَرَتَقَهَا بِيَدِكَ بَدْوَهَا مِنْكَ وَعَوْدَهَا إِلَيْكَ أَعْضَادٌ وَأَشْهَادٌ وَمَنَاءٌ وَأَذْوَادٌ وَحَفْظَةٌ وَرُؤَادٌ»؛ [۲] همه معارف را در بر دارد. پس مطلب اول این است که بدون هیچ شک و تردیدی اینها علوم غیبی فراوانی دارند. مطلب دوم این است که این با دلیل عقلی و نقلی مخالف است؛ با دلیل نقلی مخالف است، برای اینکه آیاتی دارد: «مَا أَذْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ»، یک؛ «إِن آتَيْعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ»، دو؛ از طرفی هم چه در سوره «انعام» و چه در سوره «یوسف» فرمود: «إِن الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، [۳] در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۸۸ هم فرمود: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَا سْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» که اگر عالم غیب بودم خیر فراوانی نصیب من می‌شد و مشکلات دامن گیر من نمی‌شد، از اینکه از خیر فراوان محروم می‌شوم و مصیبت‌های فراوانی دامن گیر من می‌شود در جنگ‌ها شکست می‌خوریم و در جبهه‌های اُحُد و امثال اُحُد آسیب می‌بینیم، معلوم می‌شود که علم به غیب نداریم. قسمت ۸/احقاف/تسنیم

نبوت جهان شمول است

فرمود: «مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ»، ولی اصل کلی قرآنی سرچایش محفوظ است هیچ قریه‌ای نبود مگر اینکه ما نذیر فرستادیم، هیچ ملّتی نبود مگر ما راهنما فرستادیم، این برهان عام است. این برهانی که در پایان سوره مبارکه «نساء» آمده است این چه خدایی است! این چه دینی است! اگر ما انبیا نمی‌فرستادیم بشر علیه ما احتجاج می‌کرد. همین سوره مبارکه «نساء» بخش پایانی آن این بود که چندی قبل هم خوانده شد؛ فرمود: «رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ»؛ [7] چرا انبیای فراوان فرستادیم؟ سوره مبارکه «نساء» بعد از اینکه نام مبارک نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و داود (سلام الله علیهم) را برد در آیه ۱۶۳، در آیه ۱۶۴ می‌فرماید: «وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ»، خیلی از انبیا بودند در جهان که ما چه بگوییم؟ ما باید قصه انبیا را بگوییم که شما بتوانید تحقیق کنید یا بهره علمی ببرید یا بهره موعظه‌ای ببرید که بتوانیم بگوییم: «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ»؛ [8] «كَيْفَ كَانَ»، شما چه دسترسی‌ای به خاور دور دارید؟ دسترسی به باختر دور دارید؟ قسمت ۳/تغابن/تسنیم

فرمود شما در هر زمانی بخواهید بررسی کنید آثار گذشتگان هست، میراث فرهنگی گذشتگان هست، الآن بروید تحقیق کنید آثارش را می‌بینید. این برای آن است که «تَسِيرُوا»، «تَسِيرُوا»، «تَسِيرُوا»، که در قرآن دارد به ماهاست! آن روز منطقه آنها محدود بود می‌توانستند از شام به حجاز و مانند آن رفت و آمد بکنند؛ اما وسیله قاره‌پیما و کشتی‌های اقیانوس‌پیما و اینها را که نداشتند. فرمود: «وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا»،

چرا این همه انبیا را فرستادیم؟ ﴿رُسُلًا﴾، اینها را که در قرآن نامشان را برد! می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ﴾، که نام آنها را ما در قرآن نبردیم، ﴿لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، این از غنی‌ترین و قوی‌ترین آیات قرآن کریم است. به ملّتی که عقل دارد، ملّت مختال؛ مختال یعنی کسی که با خیال کار می‌کند. ملّت وهام یعنی کسی که با وهم کار می‌کند. مستحضرید نه خیال علمی است، نه وهم علمی است اینها را می‌گویند عرفی. اگر از مدار خیال و وهم از بند خیال و از دام خیال و وهم بگذرد، به قلمرو و مسیر عقل، عقل یعنی برهان برسد، آن‌گاه الهی فکر می‌کند. فرمود اگر ما انبیا نمی‌فرستادیم همین عقلی که غنی‌ترین و قوی‌ترین مخلوق من است، علیه من احتجاج می‌کند می‌گوید تو ما را در جهانی خلق کردی که اسرار فراوانی در عالم هست، یک؛ به ما گفتی عادل باش، دو؛ معنای عدل هم این است که هر چیزی را سر جای خود قرار بدهیم، سه؛ جای اشیا را اشیا آفرین می‌داند نه ما، چهار؛ و معین نکردی جای اشیا چیست! جای اشخاص چیست! کدام ماهی حلال است، کدام ماهی حرام است؟ آیا هر چه از انگور برمی‌آید چه شراب چه شربت هر دو حلال است یا نه؟ ما که نمی‌دانیم. اگر انبیا نمی‌فرستادیم عقل علیه خدا احتجاج می‌کرد. این کدام مکتب است؟ چگونه خدا اجازه می‌دهد که عقل در برابر او بگوید تو چرا پیغمبر نفرستادی؟ از ما عدل می‌خواهی، معنای عدل هم این است که هر چیزی را سر جایش قرار بدهیم، ما که نمی‌دانیم! جای اشیا کجاست؟ میلیون‌ها موجود در دریا هست، میلیون‌ها موجود در صحرا هست، میلیون‌ها کار می‌شود کرد، تو باید معین بکنی. عظمت و جلال عقل چقدر است خدا می‌داند! قسمت ۳/تغابن/تسنیم

اینکه فرمود: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾، آیه ۱۶۴ سوره «نساء» چرا ما برای هر منطقه پیغمبر فرستادیم؟ با اینکه اینها در کمال زحمت بودند؛ جنگ بر اینها تحمیل می‌شد، کشتار تحمیل می‌شد، تبعید تحمیل می‌شد، برای چه؟ برای چه این کار را کردیم؟ ﴿وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا * رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ﴾، مرتب اصرار می‌کند که ما برای هر منطقه پیغمبر فرستادیم، بعضی‌ها را گفتیم بعضی‌ها را نگفتیم، چرا؟ ﴿لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، [5] برای اینکه مبادا در قیامت این مردم در برابر من بگویند خدایا! تو که می‌دانستی ما به چنین جایی می‌آییم چرا راهنما نفرستادی؟ این عظمت دین است. از این بالاتر فرض ندارد که کسی در برابر خدا بتواند استدلال بکند بگوید خدایا! ما که نمی‌دانستیم بعد از مرگ چه خبری است! تو که قبل از مرگ و حین دنیا و بعد از مرگ را خلق کردی و می‌دانستی ما بعد از مرگ به چنین جایی می‌آییم چرا راهنما نفرستادی؟ ما برای اینکه مردم در قیامت به من خدا اعتراض نکنند، پیغمبر فرستادم. مردم با چه اعتراض می‌کنند؟ با عقل اعتراض می‌کنند. جامعه وقتی زنده است که عاقل باشد، یعنی عالم باشد جان بکند و چیز بفهمد، این قدر آزاد است. از این بالاتر فرض می‌شود؟ فرض یعنی فرض! فرض ندارد که انسان بتواند با خدا احتجاج کند مذاکره کند که چرا پیغمبر نفرستادی؟ تو که می‌دانستی ما نمی‌میریم و نمی‌پوسیم، اینجا می‌آییم: ﴿لِنَلَّا يَكُونَ﴾؛ [6] این عقل یعنی عقل! اولین حرف جامعه را عقل می‌زند. خدا را عقل ثابت می‌کند، پیغمبر را عقل ثابت می‌کند، امام را عقل ثابت می‌کند، معجزه را عقل ثابت می‌کند. اگر عقل معزول شد، جامعه می‌شود جامعه جاهلی. وهم

و گمان جای عقل و علم می‌نشیند، یک؛ هوس به جای عدل می‌نشیند، دو؛ پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحية و الشاء) آمد عقل را به جای وهم و خیال نشاند، یک؛ عدل را به جای هوس و گرایش‌های جناحی گذاشت، دو؛ فرمود در جاهلیت ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾ [7] حاکم در نظام جاهلی دو چیز است: یکی وهم و خیال و گمان محض، یکی هم میل. فرمود ما یقین را به جای گمان نشانیدیم و گفتیم: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [8] و عدل را به جای هوس نشانیدیم، گفتیم: ﴿أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنبَيْكَ﴾ [9] این می‌شود تعلیم کتاب و حکمت. دیگر بیشتر از این و بالاتر از این فرض ندارد. تا نفس می‌کشیم علم. فرمود من عقل آوردم. هیچ کسی فرض نمی‌کند که انسان بتواند در برابر خدا استدلال کند! بگوید خدایا! تو چرا پیغمبر نفرستادی؟ تو چرا علی و اولاد علی نفرستادی؟ این خدا می‌فرماید من فرستادم: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ﴾ [10] این عظمت عقل است، عظمت علم است، عظمت برهان است. عرف و عادت، انسان را عقلی بار نمی‌آورد. گمان و وهم به جای علم نمی‌نشیند: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾، چرا؟ چون همین عقلی که ما دادیم درست است خیلی از چیزها را می‌فهمد، حتی می‌تواند در برابر خدا استدلال کند؛ اما خیلی از چیزهاست که خدا آفریده، این عقل نمی‌فهمد. انبیا را فرستادیم که ﴿وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ﴾. [11] آن دفینه‌ها را اینها اثاره کنند. «ثوره»؛ یعنی انقلاب. انبیا رهبران انقلابی هستند، ثوره کنند. این گاو را که می‌گویند ثور، ثور! برای اینکه شیار می‌کند، زیر و رو می‌کند، «بقر» هم از این راه است، گاو را که می‌گویند «بقر»، برای اینکه بفرزمین است. ﴿وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ﴾، فرمود ما عقل را که قدرت استدلال دارد به او دادیم، یک؛ خیلی از ذخائر زیرزمینی را در درون عقل نهادینه کردیم، دو؛ یک عاقل عقل‌پرور عقل‌شناس به نام پیغمبر می‌فرستیم، سه؛ که بشود ﴿يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ﴾. آن وقت این می‌شود: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾. بحث‌های سوره قبلی این بود که در جاهلیت، کارشان همین بود: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾، یک؛ ﴿وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾، این دو؛ ما آمدیم ثوره کردیم، شیار کردیم؛ گمان را پس زدیم، علم را به جای گمان نشانیدیم. هوس را پس زدیم، عدل را به جای هوس نشانیدیم، شده ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾. در جریان حکمت که آن بیست آیه سوره مبارکه «اسراء» بود که قبلاً بحث آن گذشت.

قسمت ۶ / جمعه / تسنیم

اصل رسالت عامه را در پایان سوره مبارکه «نساء» مبرهن فرمود. در آنجا فرمود ما انبیای فراوانی فرستادیم، برای هر ملت و نحلتی، برای هر عصر و مصری حجت الهی را تمام کردیم تا هیچ کسی علیه خدا احتجاج نکند و نگوید ما که نیازمند به راهنما بودیم، چرا برای ما راهنما نفرستادی؟ آیه ۱۶۳ سوره «نساء» این است که ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ﴾، فرمود ما برای تو ای پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) وحی فرستادیم؛ چه اینکه برای نوح و انبیای بعد از نوح هم وحی فرستادیم. در آیه ۱۶۴ فرمود رسلی هستند که ما نام آنها را بردیم و رسلی هستند که نام آنها را نبردیم، برای اینکه نه از خاور دور خبری بود نه از باختر دور. آن روز همین منطقه غرب آسیا یا به اصطلاح خاورمیانه جمعیت همین جا بودند، هیچ وسیله‌ای نبود که انسان از خاور دور یا باختر دور با خبر شود؛ لذا در دو جای قرآن کریم فرمود که قصص عده‌ای

از انبیا را ما در قرآن ذکر نکردیم: یکی همین آیه ۱۶۴ سوره «نساء» است که فرمود: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾، ما قصه پیامبری را نقل می‌کنیم که اثر تبشیر و انذار ظاهر بشود، اثر اطاعت و کفر ظاهر بشود، بعد به جامعه بگویم: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا﴾، [1] ﴿فَانظُرُوا﴾، ﴿فَانظُرُوا﴾، بررسی کنید؛ اما اگر در خاور دور، باختر دور آن طرف اقیانوس اطلس، آن طرف اقیانوس کبیر، انبیایی آمدند؛ چه اینکه آمدند، پیامبرانی، راهنمایانی فرستادیم و اقبال و ادباری داشتند، شما چگونه می‌توانید تحقیق بکنید؛ لذا هم در این سوره «نساء» و هم در بخش‌هایی از سوره «مؤمن» و «غافر» و مانند آنها فرمود که بعضی از انبیا قصص آنها در قرآن آمده و بعضی‌ها هم نیامده است. این در روایات که ۱۲۴ هزار یا کمتر یا بیشتر پیامبر آمد، قصص ۲۵ نفر در قرآن آمده است: ﴿رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾. قسمت ۱ / نوح / تسنیم

این انبیایی که در خاورمیانه یا به اصطلاح غرب آسیا آمدند: ﴿وَكَانَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا * رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ﴾، این ﴿رُسُلًا﴾، اعم از آنهایی که ما قصص آنها را در قرآن گفتیم یا نگفتیم. این یک برهان عقلی است که ما برای هر ملت و نحلتی حجت فرستادیم: ﴿لَيْتَلَّ يَكُونِ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، [2] این برهان عقلی است. عقل آن قدر قدرت دارد که در عین حال که فقیر محض است و عبد صرف است، به خدا بگوید تو که ما را آفریدی، ما که سفر طولانی در پیش داریم، نه از گذشته خود با خبر هستیم، نه در آینده بعد از مرگ می‌دانیم کجا می‌رویم، حتماً باید راهنما بفرستی! اگر راهنما نفرستی، این نقص در دستگاه خلقت - معاذالله - هست. فرمود ما انبیا فرستادیم: ﴿لَيْتَلَّ يَكُونِ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾. این «بعد» مستحضر هستید که ظرف است و ظرف مفهوم ندارد؛ ولی اگر در مقام تحدید باشد، مفهوم دارد؛ یعنی مردم بعد از آمدن انبیا هیچ حجتی ندارند و اگر انبیا نمی‌آمدند، بشر بر خدا حجت داشت. این عقلانیت وحی است و وحیانیت عقلی است. عقلی که وحی را می‌شناسد و می‌داند وحی ضروری است و تنها در اختیار ذات اقدس الهی است با خدا احتجاج می‌کند که ما که نمی‌دانیم کجا می‌رویم، تو چرا راهنما نفرستادی؟ البته همه این احتجاجات در فصل سوم است، فصل اول که منطقه ذات است، منطقه ممنوعه است. فصل دوم که صفات ذات است که عین ذات است، منطقه ممنوعه است، ما با ظهور خدا، فعل خدا، تجلی خدا که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»، [3] کار داریم. عقل آن قدر قدرت دارد که با خدا گفتگو کند، بگوید چرا پیغمبر نفرستادی؟ در قیامت هم به خدا می‌گوید ما که نمی‌دانستیم بعد از مرگ به چنین جایی می‌آییم، تو که ما را آفریدی، چرا راهنما نفرستادی؟ لذا فرمود ما حتماً باید پیامبر می‌فرستادیم و حتماً هم فرستادیم، کار ما تمام شد، وظیفه شما مانده است. این که در سوره مبارکه «نساء» فرمود رسالت ضروری است، نبوت ضروری است و رهبری الهی ضروری است و خدا کار خود را کرده است تا کسی احتجاج نکند. از همان قسمت قصه نوح و امثال نوح را به تدریج در آیات قرآن کریم ذکر کرد. فرمود طبق آن اصل کلی که «النبوة ضرورية لا ريب فيها»، [4] ما نوح را فرستادیم. در تعبیر ﴿إِنَّا﴾ گاهی عظمت آن مقام باعث است، گاهی فرشته‌هایی که زیر مجموعه تدبیر الهی هستند به عنوان مدبرات امر، در اجرای این مأموریت سهمی دارند؛ لذا با متکلم «مع الغیر» یاد می‌کند. حالا یا تفخیم است یا با حضور مدبرات امر است. ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ

قَوْمِهِ، تعبیر قوم هم یک تعبیر عاطفی است، گاهی انبیا از قوم خودشان بودند، گاهی انبیا از قوم خودشان نبودند. آنهایی که از قوم خودشان بودند، برادر قومی و قبیله‌گی بودند. آنهایی که از قوم خودشان نبودند، برادر انسانی بودند. انبیا بی بودند که از قبیله خودشان نبودند؛ مثل لوط و امثال ایشان، اما اگر در این گونه از موارد تعبیر «یا اخی» یاد می‌کنند؛ یعنی برادر انسانی! در اینجا وجود مبارک نوح را برای قوم فرستادند، گرچه در همان سوره مبارکه «نساء» فرمود: ﴿رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾، اینها آمدند برای تبشیر و برای اِذْذَار و برای هر دو؛ اما آن نیرویی که اثربخشی تر است، مسئله اِذْذَار است؛ یعنی مسئله شوق به بهشت آن قدر اثر ندارد که «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» [5] اثر دارد؛ لذا در عین حال که قرآن کریم تبشیر و اِذْذَار را وصف همه انبیا می‌داند؛ اما در هیچ جا وصف آنها را منحصر در تبشیر نکرده که «إِن أَنْتَ إِلَّا مَبَشِّرٌ، وَإِنْ أَنْتَ إِلَّا بَشِيرٌ»؛ ولی حصر در اِذْذَار شده: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ﴾، [6] ﴿إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ﴾، [7] با اینکه تبشیر یقیناً در کارشان هست؛ اما چون اثربخشی اِذْذَار خیلی بیش از اثربخشی تبشیر است؛ لذا گاهی به صورت حصر می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ﴾، ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ﴾. ﴿فَمَقَانِدِرٌ﴾، [8] فرمود «مَقَانِدِرٌ وَبَشِّرٌ»! فرمود: ﴿فَمَقَانِدِرٌ﴾. اینجا هم فرمود: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ﴾ که چه بگوید و چه نکند؟ ﴿أَنْ أُنذِرَ قَوْمَكَ﴾، با اینکه تبشیر هم در آن هست به قرینه همین جمله بعدی که فرمود: ﴿يُؤَخِّرْكُمْ﴾، این تبشیر است. با اینکه تبشیر در آن هست؛ اما کارآمدی اِذْذَار بیش از کارآمدی تبشیر هست. قسمت ۱ / نوح

وحی حرم امن پیامبر

حرم امن نبوت این است که در مسیر وحی دارد زندگی می‌کند، او اصلاً بیرون از این وحی نیست! در بحث مَخْلَصین اشاره شد که چرا شیطان به مَخْلَصین دسترسی ندارد؟ آیا نسبت به آنها می‌خواهد احترام بکند؟ یا نه! اوج مقام آنها طوری است که شیطان به آنجا دسترسی ندارد؟ افراد عادی مثل ما در جایی زندگی می‌کنیم که هم حق وجود دارد و هم باطل، هم صدق و هم کذب، هم خیر و هم شر، هم حسن و هم قبیح، این بدلی درست می‌کند؛ بر فرض ما که متدین هستیم، بخواهیم راه حق برویم، این آن قدرت را دارد که باطل را حق نشان بدهد، حق را باطل نشان بدهد، از نفس مسوَله کمک بگیرد و ما را فریب بدهد، این راه دارد؛ اما یک مرحله است که در آن مرحله اصلاً باطل نیست، کذب نیست، شر نیست و قبیح نیست، مثال‌هایی که قبلاً ذکر می‌کردیم این بود: اگر کسی وارد کتابخانه‌ای بشود که میلیون‌ها کتاب هست اما همه قرآن است، این شخص هر کتابی را - کوچک، بزرگ، از نزدیک یا از دور - اگر ببیند می‌فهمد قرآن است، برای اینکه این‌جا غیر از قرآن چیز دیگر نیست! پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) به جایی رسیدند که در آن‌جا جز چیزی دیگر نیست، اینها هر چه بفهمند حق است و هر چه بگویند حق است، شیطان آن‌جا راه ندارد! اینکه گفت: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾، [۲۳] نه یعنی من به آنها احترام می‌کنم! این صریحاً درباره آدم این کار را کرد؛ منتها آن‌جا نشئه تکلیف نبود و توجیه عقلانی هم دارد؛ این نه برای آن است که حالا احترام می‌کند، گفت من مقدورم نیست! من ﴿لَا زَيْنَ﴾، [۲۴] بدلی می‌سازم! جایی که کاری از بدلی ساخته نیست، من با چه ابزاری بدلی بسازم؟! اینها در کتابخانه‌ای هستند که غیر از قرآن چیزی دیگر در آن نیست، من چه

چیزی به آنها نشان بدهم؟ غیر از حقیقت چیزی دیگر نیست، من چه چیزی به اینها نشان بدهم؟ این نه برای آن است که به پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) می‌خواهد احترام بکند! او مقدورش نیست. انسان به جایی می‌رسد که در آنجا جز حق چیزی دیگر نیست و او جز حق نمی‌اندیشد جز حق نمی‌خواهد، بهشت چطور است؟ اگر - إن شاء الله - نصیب ما شد و رفتیم بهشت، حالا بهشت حتی پایین‌تر از آن مقام اهل بیت است! در بهشت جسمانی - ﴿لَا تَفْوُ﴾ [۲۵] این «لام» چون تکرار شده است اسم آن مرفوع است، و گرنه «لا» لای نفی جنس است - ﴿لَا تَفْوُ فِيهَا وَلَا تَأْتِيْمُ﴾؛ اصلاً خیال گناه در بهشت نیست. پس ما چنین عالمی داریم، این بهشت که به مراتب پایین‌تر از آن مقام مُخْلِصِينَ است! عالمی است که اصلاً گناه در آن نیست، خلاف در آن نیست، کذب در آن نیست، باطل و شر در آن نیست، هر چه هست حق است و خیر است و صدق است و حسن! چنین جایی، جا برای بدلی‌سازی و گمراهی نیست؛ از این به مراتب بالاتر مقام مُخْلِصِينَ است، آن‌جا که جا برای گناه نیست! فرمود پیغمبرها در این محدوده هستند، این‌جا هر چه باشد وحی است و الهام؛ در این وحی و الهام به پیغمبر می‌فرماید - نظیر واجب تخییری در برابر واجب تعینی - هر کدام از اینها را به عنوان «فرضُ النبی» بگیر و به مردم بگو که اینها می‌شود نظیر دو رکعت آخر، پس در این محدوده است، نه اینکه پایین محدوده باشد - معاذ الله - تو مثل یک مرجع تقلید یا مثل مجتهد بنشیننی فکر بکنی و هر چه که تو فکر کردی بشود دین! این معنایش این است که بخشی از دین را از بشر می‌گیری، نه از خدا! فرمود که این معنا «و ثانيهما أنه تعالى لما أكمل نبيه (صلى الله عليه وآله وسلم) بحيث لم يكن يختار من الأمور شيئاً إلا ما يوافق الحق و الصواب و لا يحلُّ بباله ما يخالف مشيته سبحانه في كل باب»، اصلاً در حرم امن قلب پیغمبر جز اراده الهی آن‌جا ظهور ندارد! اینکه فرمود: «**إِنَّ الْإِمَامَ وَكَرَّ لِإِرَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَشَاءُ إِلَّا مِنْ يَشَاءُ اللَّهُ**»، [۲۶] «وَكُرَّ» یعنی آشیانه؛ اراده الهی، این مرغ بخواد پَر بکشد آشیانه آن دل اهل بیت است. «**فَلَوْلَبْنَا أَوْعِيَةَ لِمَشِيَةِ اللَّهِ**»، [۲۷] «**إِنَّ الْإِمَامَ وَكَرَّ لِإِرَادَةِ اللَّهِ**»، «وَكُرَّ» یعنی آشیانه؛ این اراده اگر بخواد بنشیند، کجا می‌نشیند؟ در قلب ما می‌نشیند! این حرم امن پاک است، این‌جا جز وحی الهی، جز حرم امن و جز الهام الهی که چیزی دیگر نیست؛ لذا فرمود: «فی کل بابٍ فَوْضٌ إِلَيْهِ تَعْيِينَ بَعْضُ الْأُمُورِ كَالزِّيَادَةِ فِي رَكَعَاتِ الْفَرَائِضِ وَ تَعْيِينَ النَّوَافِلِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ» و کیفیت جَدِّ «و غیر ذلک مما سیأتی بعضها فی هذا الکتاب إظهاراً لشرفه و کرامته عنده»، اما «و لم یکن أصل التعیین إلا بالوحی و لا الاختیار إلا بالإلهام»؛ اول وحی و تعلیم است که حضرت در قلمرو تعین و الهام الهی به سر می‌برد، بعد از اینکه یکی را انتخاب کرد دوباره خدا امضا می‌کند و می‌گوید حالا به مردم بگو! این سبق و لحوق آن، ورود و خروج آن، آغاز و انجام آن وحی الهی است، دیگر این چنین نیست که حضرت از آن جهت مثل یک مجتهد بنشیند فکر بکند و با علم حصولی این کار را انجام بدهد. «و لم یکن أصل التعیین إلا بالوحی و لا الاختیار إلا بالإلهام» با این هم کافی نیست، «ثم کان یؤگد ما اختاره صلی الله علیه و آله و سلم بالوحی»، پس این محفوف به وحی است؛ منتها حرمت پیغمبر باعث شد که اینها را به عنوان «فرضُ النبی» می‌گوییم، نه اینکه - معاذ الله - حکم برای پیغمبر باشد و او خودش استدلال کرده باشد، خودش مثل یک مرجع تقلید بنشیند و فکری را به دست بیاورد. «و لا فساد فی

ذلک عقلا»، بله راست گفته چون برهان عقلی برخلافش نیست! «و قد دلت النصوص المستفیضة علیه». قسمت ۶/احقاف/تسنیم

پیامبر جانشین پروردگار

ما امام را به عنوان جانشین پیغمبر می‌شناسیم، پیغمبر را به عنوان «خليفة الله» می‌شناسیم و به عنوان «رسول الله» می‌شناسیم، نه به عنوان مرجع تقلید! رسول الله «بِمَا أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ» غیر از حرف مُرْسِل که حرف کسی را نمی‌گوید! خلیفه «بِمَا أَنَّهُ خَلِيفَهُ» غیر از حرف «مُستخلف عنه» را که نمی‌زند! اما از آن به بعد - إلى ما شاء الله - خدا به اینها چه چیزی داد، به عقل کسی هماهنگ در نمی‌آید، از آن به بعد این زیارت «جامعه» است که در دسترس ماست؛ این زیارت «جامعه» در حقیقت تفسیر ولایت است، ولایت ائمه (علیهم السلام) مثل قرآن تفسیر می‌خواهد؛ منتها حالا فکر شده که بهترین زیارت و دعایی که بتواند گوشه‌ای از مقام اینها را بیان کند چیست؟ که همین زیارت نورانی «جامعه» است! آن وقت از آن به بعد زیارت «جامعه» معنای خودش را پیدا می‌کند. چیزی در عالم نیست که خدا به اینها نداده باشد! از هر فرشته‌ای بالاترند! اگر آن روز فرشته‌ها شاگردی آدم را داشتند که **﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾** [۳۱] امروز می‌آیند خدمت وجود مبارک حضرت و شاگردی می‌کنند، از این مقام بالاتر چه می‌خواهید؟! اینها که می‌خواهند عالم را اداره کنند! مدبران امر کیست؟ همین‌ها هستند! اینها از کجا یاد می‌گیرند؟ **﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ﴾**. فرشتگان امروز از چه کسی یاد می‌گیرند؟ از وجود مبارک حضرت، از این مقام بالاتر فرض ندارد! اما وقتی انسان از راه آن وارد بشود که دیگر غُلُو نیست! چطور مدبران امر را شما قبول کردید، همین حرف‌ها را درباره استاد مدبران امر قبول ندارید؟! می‌گویید غُلُو است؟! مگر فرشته‌ها مدبران امر نیستند؟ **﴿قَالَ الْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾** [۳۲] حالا «صافات» [۳۳] و «نازعات» [۳۴] که هستند، اینها اقسامشان است؛ اینها که مدبران امر هستند، این مدبران امر که شاگرد انسان کامل است! منظور از آدم که شخص حضرت آدم نیست، این مقام انسان کامل است؛ آن روز وجود حضرت آدم بود امروز وجود مبارک حضرت است، **﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾** اینها با اسمای الهی دارند کار می‌کنند! شما این حرف‌های احیای موتی و امثال آن را که درباره ملائکه قبول دارید، درباره اسرافیل، جبرائیل و عزرائیل اینها را قبول دارید، درباره معلّم آنها قبول ندارید؟ اینکه غُلُو نیست! اما وقتی انسان از راه آن وارد بشود دیگر مطمئن است.

بنابراین تفویض هم «فرض النبی» هست و هم «فرض الامام» هست؛ منتها فرض به این است که در سه ضلع وحی و الهام حرکت می‌کنند: تعیین آن «بالوحی» است، انتخاب آن «بالإلهام» است، بعد ملحق است به امضا و تنفیذ ذات اقدس الهی. قسمت ۶/احقاف/تسنیم

عصمت پیامبران

روایت سی و پنجم باز از امام صادق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است که «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ آدَبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ ثُمَّ قَوْضَ إِلَيْهِ»، تا او را متقوم کرد و قائم قرار داد بر آنچه را که خود می‌خواهد؛ یعنی عصمت کامله خلاصه عصمت کامله در مقام در کس. عصمت کامله در مقام حفظ و عصمت کامله در مقام ابلاغ و بیان که این را در بحث‌های عصمت ملاحظه فرمودید، چون اگر نبی در این سه مرحله معصوم تام نباشد، حق قانون‌گذاری به او داده نخواهد شد، باید آنچه را که از حق تعالی دریافت می‌کند، خوب بفهمد در فهم معصوم باشد، این مرحله اول؛ در ضبط و نگهداری و حفظ هم معصوم باشد، هیچ چیزی از یادش نرود: «سَتَفْرِيكَ فَلَا تَنْسَى»، [7] این مرحله ثانی؛ در مرحله ابلاغ و املا و انشا هم معصوم باشد که «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى» [8] است، این مقام کمال «قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ» اس، «حَتَّى قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ ثُمَّ قَوْضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ (مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)»، فَمَا قَوْضَ اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولِي (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَقَدْ قَوْضَهُ إِلَيْنَا»، [9] در خلال این روایات این را هم در اذهان شریفان داشته باشید که در جمع‌بندی نهایی به آن نتیجه می‌رسیم که آنچه که به رسول خدا رسیده است، به ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) هم رسیده است، «مَا آتَاكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»، آن را هم می‌شود از قرآن استفاده کرد.

روایت سی و ششم که از زید شحام است، می‌گوید من از امام صادق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) سؤال کردم، «هَذَا عَطَاؤُنَا فَاْمَنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ یعنی چه؟ فرمود: «أَعْطَى»؛ خدای سبحان، سلیمان را «مَلَكًا عَظِيمًا ثُمَّ جَرَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَكَانَ لَهُ أَنْ يُعْطِيَ مَا شَاءَ مِنْ شَاءٍ وَيَمْنَعُ مِنْ شَاءٍ وَأَعْطَاهُ اللَّهُ أَفْضَلَ مِمَّا أَعْطَى سَلِيمَانَ لِقَوْلِهِ (مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)»، [10] این هم یک طایفه از روایات است که می‌فرماید بالاتر از «هَذَا عَطَاؤُنَا فَاْمَنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ را خدای سبحان به رسول خود داد، طبق آیه سوره «حشر» این کجا بالاتر هست؟ برای این است که از کریمه «هَذَا عَطَاؤُنَا فَاْمَنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ غیر از اختیار در کارهای اجرایی، بیشتر استفاده نمی‌شود؛ اما از کریمه «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ» هم اختیار در کارهای اجرایی است و هم اختیار در قانون‌گذاری است که اطلاق این کریمه هم مسئله احکام را شامل می‌شود، هم مسئله حکومت را؛ اما آیه «هَذَا عَطَاؤُنَا فَاْمَنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ فقط مسئله حکومت را شامل می‌شود؛ لذا در یک طایفه از این روایاتی که خوانده شد، آمده است که این «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ»؛ بالاتر از «هَذَا عَطَاؤُنَا فَاْمَنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» است. قسمت ۹/حشر/تسنیم (روایات بیشتر در مورد نبوت و ولایت پیامبر اکرم ص در قسمتهای ۹/۸ سوره حشر/تسنیم)

در سوره مبارکه «فتح» و اینها هم گذشت که آنجا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مثل موسای کلیم است در همین ذیل این آیه این بحث آمده که «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ»، [29] هیچ یعنی هیچ! هیچ ارتباطی بین فتح مکه با بخشودن گناهان گذشته و آینده نیست. فرمود: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا»، [30] تا گناهان گذشته و

آینده تو بخشیده بشود؟ چه ارتباطی بین فتح و بخشش گناه است؟ ثانیاً کسی که معصوم است نه در گذشته گناه دارد نه در آینده. ثالثاً گناه آینده را ببخشد؛ یعنی تو تکلیف نداری! معقول یعنی معقول نیست که گناهان آینده را ببخشد. اگر بگویند گناهان آینده بخشیده است؛ یعنی چه؟ یعنی تو آزادی، رها هستی.

همه اینها نشان می‌دهد که فتح مکه یا غیر مکه برای وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نظیر پیروزی کلیم حق بود. موسای کلیم عرض کرد: خدایا! من سابقه‌ای دارم، جوانی را کشتم، اگر بخواهم بروم، نزد اینها مذنب هستم؛ ﴿لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ﴾، [31] من نزد اینها گناهکار هستم، نه من نزد تو! وجود مبارک حضرت هم در جنگ‌های بدر و امثال بدر که خیلی‌ها را از بین برده است در قلیب بدر انداخت، نزد آنها مذنب بود. فرمود فتح مکه را کردیم تا تمام این ذنب‌های بشری بخشیده شود. هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین فتح مکه و بخشش گناه نیست تا بگوییم گذشته و آینده!

آن آینده یعنی توفیق پیدا بکند که آینده گناه نکند، وگرنه هیچ ممکن نیست، اگر گناه آینده بخشیده شود؛ یعنی شخص مکلف نیست! اصلاً این معقول نیست. اگر بگویند که گناهانی که بعد می‌کنی، خدا ببخشد؛ یعنی مکلف نیستی! می‌خواهی نامحرم را نگاه بکنی، بکن! معقول یعنی معقول نیست. اینکه فرمود آینده را می‌بخشد؛ یعنی توفیق می‌دهد آدم گناه نکند. نه اینکه - معاذالله - اگر کسی رفته زیارت بعد تکلیف از او «رُفِعَ الْقَلَمُ» [32] بشود، اینکه نیست. آنجا هم ﴿لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ﴾ ذنب مردمی است، وگرنه ذات مقدس حضرت که معصوم مطلق بود، هیچ راهی برای ذنب نداشت. قسمت ۲ / نوح / تسنیم

وحدت کلام پیامبران

یک سلسله حرف‌های مشترک و برنامه‌های مشترک بین انبیای گذشته است، بین امم گذشته هم هست. اینکه فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ﴾؛ یعنی این چنین نیست که حالا اگر در بین امت تو یک سلسله حرف‌هایی می‌زنند که عمل نمی‌کنند مخصوص اینها باید باشد، در بنی اسرائیل هم بود، در امت موسی(علیه السلام) بود، در امت عیسی بود. این نام انبیا را که می‌برد یک سهم کلیدی دارد، ﴿وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ﴾، [6] ﴿وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ﴾، [7] حتی ﴿وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾، [8] نام اینها را که می‌برد، انسان را به صبر و بردباری دعوت می‌کند. نام اقوام و امم آنها را که می‌برد، انسان را به تحمل اذیت دعوت می‌کند. فرمود به موسای کلیم این بدرفتاری را کردند، به عیسی مسیح این بدرفتاری را کردند، ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ﴾ این طور بود، به امت ما هم هشدار می‌دهد که به هر حال ذات اقدس الهی یک چند باری ممکن است صبر بکند؛ ولی وقتی این لیاقت تمام شد، ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾؛ ممکن است خدای سبحان یک عده را به حال خودشان رها بکند.

این هم هشداری است نسبت به امت، هم دعوت به صبر است نسبت به رهبران الهی که فرمود اینها این گونه بودند. قسمت ۳/صف/تسنیم

فرمود اینها مثل جوان‌ها پیغمبر را می‌شناسند از بس که مسیح حق خصوصیات وجود مبارک حضرت را گفته؛ از چه دودمانی است، از چه خاندانی است، قیافه‌اش چیست، وضعیت چیست، این گونه است، ﴿يَعْرِفُونَهُ﴾. پس معلوم می‌شود خیلی‌ها در حد خود یک فرعون کوچکی هستند. موسای کلیم (سلام الله علیه) به فرعون (علیه اللعنة) فرمود بر تو صد درصد ثابت شده. این ﴿وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتَهَا اَنْفُسُهُمْ﴾ همین است. این ﴿لَقَدْ عَلِمْتَمَا اَنْزَلَ هٰؤُلَاءِ اِلَّا رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ بِصَٰئِرٍ﴾ همین است. این ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ اَبْنَاءَهُمْ﴾ همین است. فرمود هیچ تردیدی ندارند، ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ﴾، همین که مثل جوان‌هایشان می‌شناختند وقتی قرآن را آوردند گفتند - معاذ الله - این سحر است. پس معلوم می‌شود این خطر، این غده بدخیم خیلی‌ها را تعقیب می‌کند. اینجاهاست که فرمود چرا حرفی می‌زنید که عمل نمی‌کنید؟ و گرنه در پایان سوره «شعراء» هم همان حرف را زده بود.

فرمود ما خصوصیات را گفتیم، نه تنها شخص حضرت را می‌شناسند شخصیت حقوقی او را هم می‌شناسند، رهاورد کتابش را هم می‌شناسند. در همان سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۵۷ فرمود: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيلِ﴾؛ ما همه خصوصیات را گفتیم. ﴿يَاْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَ الْاَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾، ره‌آوردش را هم گفتیم، خصوصیات شناسنامه‌ای او را هم گفتیم خصوصیات شناسنامه‌ای را در سوره «انعام» و «بقره» مشخص کردیم که ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ اَبْنَاءَهُمْ﴾، خصوصیات مکتبش را هم در سوره «اعراف» و امثال آن فرمودند.

در پایان سوره مبارکه «فتح» هم فرمودند تمام این حرف‌ها ما در تورات هست، در انجیل هست مشخص کردیم. در بخش پایانی سوره مبارکه «فتح» این است، فرمود وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) او رسول خداست: ﴿وَ الَّذِينَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰى الْكٰفِرٰى رُحَمَآءٌ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سٰجِدًا يَّتَّبِعُونَ فَاِذَا مَنِ اللّٰهِ وَ رِضْوَانًا سَيَّمَاهُمْ فِيْ وُجُوْهِهِمْ مِّنْ اَثْرِ السُّجُوْدِ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيْلِ كَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطَاةً فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوْقِهِ﴾ که فرمود ما مسلمان‌ها را آن گونه معرفی کردیم. گفتیم مسلمان‌ها در عین حال که کمال احترام را می‌گذارند احترام متقابل می‌گذارند، دستشان نزد هیچ کس دراز نیست. اصلاً مسلمان‌ها را ما در کتاب‌های آسمانی پیشین معرفی کردیم که مسلمان‌ها مستقل هستند و روی پای خودشان می‌ایستند. یعنی چه؟ چگونه مثل زدیم؟ چگونه گفتیم که ملت اسلامی دستش نزد کسی دراز نیست؟ گفت این طور گفتیم: ﴿وَ مَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيْلِ كَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطَاةً فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوْقِهِ﴾، این کتاب بوسیدنی نیست؟! ای کاش به ما می‌گفتند هر شب قرآن به سر بکنید! فرمود ما قبلاً چند صد سال قبل! گفتیم مسلمان‌ها مثل

ساقه گندم هستند؛ از این روشن تر و عوامی حرف زدن ترا؟ ساقه گندم را فرمود دستش نزد هیچ کس دراز نیست. ساقه گندم این قدر به آن هوش دادیم که بفهمد باد که می آید این را می شکند این چند سانت که آمد کمربند محکم درست می کند برای خودش؛ البته ما یادش دادیم ما این کار را می کنیم. این بند بندها که او را محکم می کند، گفت ما در انجیل گفتیم که ملت مسلمان مثل این خوشه گندم است این یک چند سانتی که بالا آمد محکم کمرش را می بندد که بتواند بر پای خودش بایستد. یک چند سانت دیگر که بالا آمد محکم گره می زند که روی پای خودش بایستد باد او را نشکند. ﴿وَمَثَلُهُمْ﴾ در انجیل ﴿كَزْرَعٍ﴾ مثل خوش گندم ﴿أَخْرَجَ شَطَاةً﴾؛ جوانه زد، ﴿فَأَزْرَهُ﴾؛ «آزره»؛ یعنی از خودش وزیر گرفت. «وزیر»؛ یعنی آن کسی که بار سنگینی را حمل می کند. کمربند این گندم وزیر اوست، «آزره»؛ یعنی «اغْلَطَ بَدَنَهُ بوزیره»، «وزر»؛ یعنی بار سنگین. وزیر کسی است که بار سنگین را به دوش بکشد، نه بار سنگین را روی دوش مردم بگذارد. وزیر معنایش این است. این گریه ندارد کشوری که همه چیز دارد خدا چگونه به ما بگوید و حرف بزند؟ فرمود حداقل مثل این خوشه گندم باش، روی پای خودت بایست! ﴿فَأَزْرَهُ﴾، شما از دیگری می خواهی کمک بگیری؟ وزیر خودت، خودت باش. ﴿فَأَزْرَهُ﴾؛ یعنی ﴿فَأَزْرَهُ﴾؛ یعنی «جعل من ذاته وزيرا له» و گرنه باد می شکند. فرمود قدری بالاتر آمد بند سوم را هم می زند؛ لذا تا آخر ایستاده روی پای خودش، میوه می دهد و کشاورز را هم راضی نگه می دارد. چرا؟ برای اینکه هر چه که می آید، هم کمربند درونی دارد وزیر از خودش است، هم آن پایه قبلاً اگر قطرش دو سانت است، حالا سه سانت است؛ قبلاً سه سانت بود حالا چهار سانت است. ﴿فَاسْتَعْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ﴾ روی پای خودش ایستاده. ما اصلاً قبلاً گفتیم مسلمان یعنی همین! مسلمان یعنی همین! آن وقت بی عرضگی حقیقت شرعیه ندارد! یعنی شما دلتان می خواهد خدا در قرآن آیه نازل بکند که «یا ایها الذین آمنوا» اگر کسی بی حساب و بی کتاب پول به کسی بدهد او بی عرضه است! عرضه آقایان حقیقت شرعیه نمی خواهد. برای چه به ما گفتند شب و روز قرآن بخوانید؟ البته ثواب دارد ثوابش محفوظ است؛ فرمود روی پای خودت بایست. چند صد سال قبل ما گفتیم که شناسنامه مسلمان ها این است که روی پای خودشان ایستاده اند. همین گندم که روی پای خودش ایستاده به خیلی ها کمک می کند بله، به خیلی ها آدم کمک می کند؛ اما روی پای خودش ایستاده. فرمود: ﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزْرَعٍ أَخْرَجَ شَطَاةً﴾ اول جوانه زد. این جوانه با یک باد می شکند. این جوانه وزیر می خواهد، مرتب باغبان بیاید چوب زیر پایش بگذارد، باغبان نمی خواهد. حالا کجاست باغبان؟ از جای دیگر باربر ببرد؟ نخیر! خودش کمربند درست می کند، ﴿فَأَزْرَهُ﴾؛ یعنی «جعل من ذاته وزيرا له» بعد وزیر شد پایه قبلی چه می شود؟ او را محکم کرد، ﴿فَاسْتَعْلَظَ﴾ همزمان؛ هم یک وزیر برای این سانت پنجم و ششم درست کرد، هم آن سانت اول و دوم را هم غلیظ کرد که بتواند روی پای خودش بایستد. ﴿فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ﴾؛ روی پای خودش ایستاده. اصلاً مسلمان یعنی همین! حکومت اسلامی یعنی همین! آن وقت ﴿يُعِجِبُ الزَّرَّاعَ﴾؛ کشاورز تعجب می کند که این چه نظم دقیقی است! این چه نظمی است! چه کسی به او هوش داد که وزیر از خودش بگیرد و کیل از خودش بگیرد از بیگانه تمنا نکند؟ ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ همین درست است. هم کفار به معنی زراع است هم کفار به معنی کذایی است. اگر وزیر از خود

وکیل از خود داخله از خود روی پای خودشان ایستادند کمربند از خود، دیگری تحمّل نمی کند بله این است، اصلاً مسلمانی یعنی همین! حالا روشن می شود آیه محل بحث که فرمود: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، معنای آن این نیست که آقابالا سر کسی بشوید. این بیان نورانی پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) که فرمود: «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»، [15] این جمله خبریه است، یک؛ و به داعی انشا القا شده، دو؛ یعنی «ایها المسلمون» این اسلام را بالا ببرید و گرنه خودبخود که بالا نمی رود. چرا؟ برای اینکه این دین آمده ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، این دین آمده که بگوید ما روی پای خودمان ایستاده ایم. چرا حضرت فرمود؟ یعنی خواست - معاذالله - تکبر ملت اسلام را نشان بدهد؟ نه، فرمود این مکتب باید بالا باشد، «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ». این بیان نورانی که این لبان مطهر را باید بوسید، از همین آیه گرفته شده: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، حالا مکاتب باطله هیچ! ملتی وقتی روی پای خودش ایستاده دیگران به او نیازمند هستند، دیگران که این مکتب را ندارند. بنابراین اگر حضرت فرمود: «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»، برای اینکه خدای سبحان فرمود این کار را کردیم ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، که در آیه نه همین سوره است.

بنابراین هم امت کار فرعون را کرد، هم خود فرعون در برابر حق ایستاد. ما - خدای ناکرده - اگر عالم بی عمل باشیم این خطر بدخیم ما را هم تعقیب می کند؛ اما به برکت قرآن و عترت امیدواریم همه ما راه نجات پیدا کنیم. قسمت ۳/صف/تسنیم

وحی و عقل

قرآن کریم برای بشر وحی و رسالت را ضروری می داند؛ یعنی هرگز بشر نمی تواند با عقل خود راه خود را طی کند و ببیند. این طور نیست که جامعه با عقل بتواند به سعادت برسد. این طور نیست که علم و عقل جای وحی را بگیرد. این طور نیست که جامعه هر چند پیشرفت بکند، از وحی و رسالت بی نیاز بشود، این طور نیست؛ لذا می فرماید به اینکه ما مرسلین را با بیانات می فرستیم و همین طور مانند یک سلسله قصیده ای که قافیه دارد، هر پیامبری به دنبال پیامبر دیگر، سخنان الهی را به مردم می رساند. این معنا را در سوره مبارکه «نساء» آیه ۱۶۵ بیان کرده است، بعد از اینکه از آیات ۱۶۳ به بعد سلسله انبیا را می شمارند، می فرمایند: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا * وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ تَقْصُصْنَاهُمْ عَلَيْكَ﴾، [5] یک سلسله مرسلینی هستند مشهور، یک سلسله مرسلینی هستند مستور که ما قصص آنها را برای شما بازگو نکردیم، آن گاه ﴿وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾، بعد از اینکه عده ای از مرسلین عظام را می شمارد؛ آن گاه چنین می فرماید: ﴿رُسُلًا﴾؛ یعنی مرسلینی را ما ارسال و اعزام کرده ایم که کارشان این است: ﴿مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ﴾، مردم را در برابر فضایل اخلاقی بشارت می دهند و در برابر رذایل اخلاقی بیمناک می کنند، چرا ما انبیا را اعزام کرده ایم؟ ﴿لَعَلَّكُمْ يَكُونُ

لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾. [6] برای اینکه مردم در قیامت احتجاج نکنند، نگویند چرا ما را هدایت نکردی؟ ما را از عوالمی به دنیا آوردی و از دنیا به عوالم بعد می‌بری، ما مسافر سرگشته و گمراهی بودیم، نه می‌دانستیم از کجا آمدیم، نه می‌دانستیم بعد از مرگ به کجا می‌رویم، باید یک راهنما می‌فرستادی، چرا راهنما نفرستادی؟ انبیا برای این آمدند که مردم بر خدا احتجاج نکنند، چون قیامت روز احتجاج است، بیانی را که معصوم (عَلَيْهِ السَّلَام) طبق نقل ثقة الاسلام کلینی در کافی فرمود: که «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتِينَ»، [7] یک حجت ظاهره دارد که انبیا هستند، یک حجت باطنه دارد که عقل است. در روایت دیگر کار این دوتا حجت تبیین شده است، در آن روایت دوم فرمود که عقل حجت است بین خدا و بین خلق، وحی و رسالت حجت خداست بر خلق، یعنی وحی و عقل یکسان نیستند. وحی «حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ» است؛ ولی عقل هم «حُجَّةُ الْخَلْقِ عَلَى الْخَالِقِ» است، هم «حُجَّةُ الْخَالِقِ عَلَى الْخَلْقِ»، هم خالق در قیامت می‌تواند احتجاج کند، من که به تو عقل دادم و عقل تو که این مطلب را به تو گفتم، چرا گوش ندادی؟ و هم خلق می‌تواند بر خالق احتجاج کند بر اساس این معیارهای عقلی، بگویند عقل می‌گوید که مسافری را در یک بیابان بدون راهنما رها کردن صحیح نیست، ما را در دنیا آوردی بدون راهنما، چون راهنما نفرستادی ما بی‌راهه رفتیم. در این آیه ۱۶۵ سوره «نساء» می‌فرماید ما انبیا را با این دو سمت تبشیر و اذار ارسال کرده‌ایم تا هیچ کسی بر خدا حجت نداشته باشد و نگویند چرا ما را بی‌راهنما فرستادی؟ ﴿لَقَدْ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، معلوم می‌شود که عقل کافی نیست، اگر عقل در هدایت کافی می‌بود، خدا می‌فرمود من به تو عقل دادم، نیازی به رسول نداشتی، از اینکه می‌فرماید ما انبیا را فرستادیم تا بشر احتجاج نکند، معلوم می‌شود که عقل به تنهایی راهنمای بشر نیست، «بَلِّغْ مَا بَلِّغْ»، هر چه عقل مردم کامل بشود، باز نیازمند به وحی و رسالت هستند «لَيْسَ إِلَّا هُوَ»، چون عقل به منزله چراغ است و وحی به منزله صراط و راه، هرگز انسان با چراغ نمی‌تواند به مقصد برسد، با چراغ راه را می‌بیند، با پیمودن آن راه به مقصد می‌رسد، چراغ که انسان را به هدف نمی‌رساند، چراغ برای آن است که انسان در پرتو نور آن صراط مستقیم را ببیند، صراط مستقیم است که با پیمودن او انسان به مقصد می‌رساند، وحی آن صراط مستقیم است، دین آن صراط مستقیم است، رسالت آن صراط مستقیم است که عقل باید این صراط را بشناسد و تشخیص بدهد و دنبال او برود و قرآن کریم رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) را به عنوان اینکه در بستر صراط مستقیم به سر می‌برد، یاد می‌کند و معرفی می‌کند، می‌فرماید: ﴿يَس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، [8] رسول بر صراط مستقیم است و خود صراط مستقیم است. عقل این صراط را می‌شناسد و تشخیص می‌دهد و تبعیت می‌کند. بنابراین در هیچ زمانی عقل بشر کافی نیست که او را از وحی و رسالت بی‌نیاز کند تا بشر هست، وحی و رسالت ضروری است و اگر وحی ختم شد؛ یعنی دین کاملی آمده است که بعد از او پیامبر دیگر نخواهد آمد و آلا آن وحی مستمر است، آن دین مستمر است، در حقیقت آن رسالت مستمر است. پیامبری نمی‌آید، نه نبوت قطع شد، این نبوت است که تا آخر دهر است به صورت قرآن

کریم، از اینکه در این آیه فرمود تا بشر بر خدا احتجاج نکند، معلوم می‌شود عقل، مثل چراغ لازم است؛ ولی کافی نیست: ﴿لَئِنَّا
يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾. قسمت ۱۸/ حدید/تسنیم

علم غیب پیامبران

بدون تردید از روایات فراوانی استفاده می‌شود که اینها علم غیب دارند. آنچه در جهان امکان پیدا شد و علم فعلی خدا شد و ظهور پیدا کرد می‌شود ممکن، اگر ظهور پیدا کرد و شده ممکن، اینها که صادر اول هستند اگر ندانند، پس چه کسی می‌داند؟! برخی‌ها این دعای ماه رجب را که «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ»، [۱۳] گفتند - معاذ الله - این علو است و چند تا اشکال هم گرفتند؛ گفتند که این «فَاقِدَ كُلِّ مَفْقُودٍ» [۱۴] این دلیل است بر اینکه این دعا درست نیست؛ در حالی که سیدنا الاستاد مرحوم علامه فرمود این از نکات دقیق این دعاست! «فَاقِدَ كُلِّ مَفْقُودٍ»؛ یعنی هر صفت نفس را شما از آنها منزّه هستی، نه اینکه شما یک چیز وجودی را از دست داده باشی! هر چه که عدمی است، نقص است، زشت است، بد است، مکروه است، نقیصه و مذموم است از شما دور است، «فَاقِدَ كُلِّ مَفْقُودٍ»؛ هر صفت نقصی از شما دور است. بنابراین آن تعبیر بلندی که «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ»؛ وقتی گفتیم آنها «واجب الوجود» هستند و معبود، اینها «ممکن الوجود» هستند و عابد، دیگر کجای آن علو است؟! اگر فرشته‌ها باید بدانند، اینها که معلم فرشته‌اند! شما چطور مضایقه ندارید از اینکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل (سلام الله علیهم) علم غیب داشته باشند، اینها که معلم آنها هستند علم غیب نداشته باشند! پرسش: ممکن است که این انکار اهل بیت (علیهم السلام)، انکار نتیجه علم غیب باشد. پاسخ: نه، اگر بگوییم چرا به علم عمل نمی‌کنند؟ همین سه جواب هست؛ یا علم به تکلیف است یا خصایص اینهاست یا علم غیب سند فقهی نیست؛ سند فقهی برابر همین علم عادی است! این سه جواب. اما یک وقت استبعاد کنیم، چه استبعادی است؟ به هر حال جبرئیل که علم غیب دارد، اسرافیل که دارد، اینها که معلم جبرئیل هستند! مگر اینها قلمرو امکان نیست؟ مگر محدوده امکان نیست؟ مگر کسی - معاذ الله - از محدوده امکان به محدوده وجود رفته است؟ آنها معبودند و اینها عابد، آنها خالق‌اند و اینها مخلوق، آنها واجب‌اند و اینها ممکن، آنها حی لایزال‌اند و اینها مُردنی‌اند! اینها هست، ولی در نهایت علم، علم فعلی است! پرسش: در این صورت ارسال جبرئیل لغو نمی‌شود؟ پاسخ: نه، مرحله تکلیف است و هر مرحله‌ای سر جای خود محفوظ است. آنها که آنجا هستند، حکم آنجا را دارند و وقتی که اینجا آمدند، حکم اینجا را دارند؛ در قوس نزول همه چیز را می‌دانند و در قوس صعود برابر ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [۱۵] دارند عمل می‌کنند، از این پایین که می‌خواهند به بالا بروند هر لحظه می‌گویند: ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾، آنجا که هستند: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيَّانَا» [۱۶] است و اگر آنجا محفوظ است، اینجا هم محفوظ است و هیچ محذوری ندارد؛ ولی منظور این است که اینها می‌گویند جبرئیل علم غیب دارد، به هر

حال او هم مخلوق است! اسرافیل و میکائیل هم مخلوق هستند ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئِهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ [۱۷] منظور از آدم مقام شامخ انسانیت است، نه شخص حضرت آدم که «قَضِيَّةُ شَخْصِيَّةٌ» که حالا بگوییم «مَا ضَتْ وَ تَحَقَّقَتْ»! امروز مشمول آن ﴿يَا آدَمُ﴾ و ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ وجود مبارک حضرت است. بنابراین او مشکل علمی ندارد و هیچ استبعادی هم ندارد! پرسش: نسیان چه می‌شود؟ پاسخ: نسیانی ندارد! آن در بحث جریان حضرت آدم روشن شد که آن‌جا جای تکلیف نبود، چون در بهشت نه نسیان است، نه وجوب است و نه حرمت است؛ انسان آن‌جا را باید سفر آن‌جایی کند و به زبان آن‌جا سخن بگوید، چون هنوز به دنیا و این زمین نیامدند! چه در سوره مبارکه «بقره» و چه در سوره «طه» [۱۸] وقتی فرمود: ﴿اهْبِطُوا﴾ وقتی که به زمین آمدند، آن وقت فرمود: ﴿فَإِمَّا يَنْتَشِرْكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ﴾ [۱۹] از آن به بعد دین و شریعت و حلال و حرام و واجب و مکروه و مستحب پیدا شده است، آن‌جا جای هیچ چیزی از اینها نیست! اگر خواست کسی جریان حضرت آدم و خلافت و گفتگوی آدم با حضرت احدیت و گفتگوی شیطان با حضرت احدیت را بررسی کند، باید از زمین برخیزد و آسمانی بشود، از فضای شریعت بیرون بیاید و به قبل از شریعت برسد تا آن آیات را بفهمد، چون قبلاً دینی نبود، شریعتی نبود، حکمی نبود، حلال و حرامی نبود، آن‌جا را باید با زبان آن‌جایی بررسی کرد که در اوایل سوره مبارکه «بقره» گذشت.

اما همه این موارد به اذن و به تعلیم خداست، اینها مظهر عالم بودن حق هستند، مظهر قدیر حق می‌باشند، کاری را هم که انجام می‌دهند «باذن الله» است و از محدوده زبان اینها فیض خدا ظهور می‌کند. قسمت ۸/ احقاف/تسنیم

بحث را باید که در دو مقام خلاصه کرد: مقام اول آنچه که به قرآن برمی‌گردد، مقام ثانی آنچه که به حدیث برمی‌گردد، درباره قرآن اینها هیچ حرفی نمی‌توانستند داشته باشند و حرفی هم ندارند، برای اینکه خداوند رسول خدا را درباره قرآن چنین معرفی کرد. فرمود هیچ چیزی را بدون اجازه ما به عنوان قرآن نقل نکن! این نهی؛ و هر چه را هم که ما گفتیم بگو کتمان نکن! این امر؛ و این هر دو امر را رسول خدا امثال کرد؛ اما اینکه فرمود هر چه ما گفتیم به مردم بگو! آن را در سوره «تکویر» مشخص کرد، فرمود: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾؛ یعنی رسول خدا درباره غیب ضنّت نمی‌ورزد که چیزی ما به او بگوییم، او به مردم نرساند، ضنّین نیست، بخیل نیست که نگوید و کتمان کند؛ آیه ۲۴ سوره «تکویر» این است: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾، پس هیچ چیزی از وحی را کتمان نمی‌کند این یک، و هیچ چیزی را هم بدون وحی نمی‌گوید آن را در سوره «قیامت» بیان کرد با سوره «نجم». در سوره «قیامت» بیان کرد فرمود: ﴿لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾، قبل از نزول وحی زبانت را حرکت نده؛ پس هرچه را گرفت موظف است بگوید و ضنّت نورزد، این یک؛ و تا وحی نرسیده دهن باز نکن ﴿لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾، مجموع این دو طایفه آیات را اول سوره «نجم» تبیین می‌کند که ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [27] پس هرچه گرفت، گفت و تا نگیرد نمی‌گوید، این می‌شود وحی ممثّل، ممکن است کسی هر چه وحی گرفت بگوید؛ اما حرف‌های عادی هم داشته باشد؛ ولی رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) در عقد ایجاب و در عقد

سلب معصوم و مصون است، هر چه گرفت گفت و تا نمی گرفت نمی گفت، هر چه گرفت گفت، فرمود: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾، او بخیل نیست که چیزی را ما به او بگوییم و او نرساند به مردم و عجزول هم نیست که نزد خود سخنی بگوید: ﴿لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانِكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَفُرْآنَهُ﴾، [28] و محصول این و امتثال این نهی سوره «قیامت» را در اول سوره «نجم» فرمود: ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾، پس درباره قرآن هیچ سخنی نیست؛ چه اینکه آنها هم یعنی اهل سنت درباره قرآن هم سخنی ندارند، عمده درباره حدیث است، الآن گرچه روشن شد که حدیث رسول خدا حجت است؛ اما صدر اسلام نه علماً روشن بود، نه مسایل سیاسی جای حدیث را باز گذاشته بود. قسمت ۹/ احقاف/ تسنیم

علم لدنی

در سه بخش ذات اقدس الهی عصمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تأمین کرد. فرمود تو که می خواهی یاد بگیری که در حجاز و زمین و زمان و اینها نیستی. تو علم لدنی داری. لدنی را قبلاً ملاحظه فرمودید یک علم خاصی نیست؛ نظیر فقه و اصول و تفسیر و کلام. علمی که از انسان از «لدن» و از نزد ذات اقدس الهی یاد بگیرد، می شود علم لدنی. ما در فارسی آن لغت و آن کلمه و آن قسمت های ادبی را نداریم که بین «لدن» و بین «عند» فرق بگذاریم. اگر کتابی دست ما باشد، می گوییم پیش ماست. یک کتاب در اتاق ما در کتابخانه باشد، می گوییم پیش ماست. نزد ماست، پیش ماست؛ اما قرآن کریم این طور نیست، بین «عند» و بین «لدن» فرق است؛ اگر نقد نقد - نقد نقد یعنی نقد نقد - اگر نقد نقد باشد به آن می گویند «لدن». اگر یک قدر فاصله داشته باشد گاهی نقد باشد، گاهی فاصله داشته باشد، اعم از آن باشد، کلمه «عند» را به کار می برند. علوم اینها «عند الله»ی نیست، «لدی الله»ی است. فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾. [25] این در لدنی است. آنجا که زمان و زمین نیست. عربی و عبری نیست. از همان جا هست تا ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ﴾ که شد، آن وقت ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ [26] دامنه این «عربی مبین» است. آنجا که نه عبری است نه عربی. این را می گویند «حبل» که بارها ملاحظه فرمودید، ذات اقدس الهی قرآن را آویخت، نه انداخت. قرآن را نازل کرد، باران را نازل کرد؛ باران را انداخت به نحو تجافی. قرآن را آویخت به نحو تجلی. از «لدن» تا «عربی مبین»، از «عربی مبین» تا «لدن» همه را وجود مبارک پیغمبر دارد: ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾. بعد هم ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾. کل این مجموعه را که آن قسمت ها نه عبری است نه عربی، لدنی است، تا این قسمت «عربی مبین» را فرمود همه را ما به تو آموختیم. هیچ نگران نباش!

در سه بخش هم تو را معصوم کردیم؛ در آن بخش فراگیری، چون لدنی هستی، در «لدن» که جا برای احدی نیست اشتباهی نیست. اصلاً شیطان که می گویند من درباره مخلصین راه ندارم، آنجا جا برای سهو و نسیان نیست. این برای آن!

پس در مقام فراگیری عصمت پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) صد درصد است. در مقام حفظ آن گاهی ما مطلب را ممکن است خوب یاد بگیریم در مطلبی، اما حافظه ما گاهی ممکن است اشتباه بکند و یادمان برود. آن را ذات اقدس الهی تأمین کرد، فرمود: ﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ [27] ما اقراء کردیم. خواندیم، تو هم شنیدی، ما تثبیت می کنیم. جا برای فراموشی نیست. این حرم امن مصون از سهو و نسیان است، چه چیزی را می خواهی فراموش کنی؟ ما عهده دار هستیم: ﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾. این برای مقام حفظ. مقامی که می خواهی به دیگران بگویی و ابلاغ بکنی و اعلام بکنی، لبان مطهر تو را ما معصوم کردیم: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [28] در هر سه مرحله معصوم تام هستی.

آن وقتی که یاد می گیری؛ آن وقتی که به خاطر می سپاری؛ آن وقتی که ابلاغ می کنی و اعلام می کنی به جامعه. این می شود معصوم. بنابراین شما عجله نکنید، بگذارید این آیات تمام بشود. حالا آن شوقی که حضرت داشت، شاید مثلاً باعث می شد که مثلاً زودتر بخواند و به تعبیر سیدنا الأستاذ (رضوان الله علیه) می فرمود این شاید تأیید بکند قرآن یکبار به طور اجمال بر پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است. این هم محتمل است. بنابراین این شوق تلفظ آیات حضرت را گاهی وادار می کرد قبل از اینکه این جمله ها مثلاً تمام شود، ایشان باز خوانی بکند. فرمود تا ما حرف می زنیم تو ساکت باش! وقتی حرف ما تمام شد، ما تو را در این سه مرحله صد درصد معصوم کردیم.

بعضی ها در مقام فهم مشکل دارند. بعضی ها در مقام فهم مشکل ندارند؛ ولی حافظه شان ممکن است مبتلا به سهو شود. بعضی ها هم ممکن است سبق لسان داشته باشند، در مقام گفتن مشکل داشته باشند. تو در هر بخش صد درصد معصوم هستی، نگران هیچ چیزی نباش! بگذار ما بگویم و تو بشنوی. در اینجا هیچ سخن از جبرئیل و امثال جبرئیل نیست. آن هم که در سوره مبارکه «طه» آمده؛ یعنی آیه ۱۱۴ سوره مبارکه «طه» همین معنا را تضمین می کند. ۱۱۳ آن آیه این است که ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ﴾، این شیرینی وحی، عظمت وحی، ره آورد وحی ممکن است در شما شوق زائد ایجاد کند. یک مقدار تحمل بکنید، حرف ما تمام بشود، بعد شما قرائت کنید: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾.

اینها در قوس نزول برابر آن دو حدیثی که از ائمه (علیهم السلام) رسیده است: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ» نور جدّ ماست، [29] یا «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِينَا»، [30] (صلی الله علیه و آله و سلم) این صادر اول است. در قوس نزول آنها همه چیز را می دانند؛ اما در قوس صعود برابر ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [31] دارند کار می کنند؛ یعنی مکلف هستند، بنده خدا هستند، اطاعت می کنند. در قوس صعود که ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾، ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ می کنند، فرمود شما برابر قوس صعود با ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾ پیش بروید، بگذارید از خدا دریافت مزید علم بکنید، ما هم مزید علم را اضافه می کنیم، تا ما حرف می زنیم شما

ساکت محض باشید. نه تنها به ما فرمود: ﴿وَإِذَا فُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾، [32] به خود حضرت هم فرمود مادامی که ما حرف می‌زنیم تو ساکت ساکت! وقتی حرف ما تمام شد، آن وقت شما این را بازخوانی بکنید.

لذا اینکه در آیه محل بحث فرمود این چهار آیه که ﴿لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَفَرَّانَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾، تأویل این است که الفاظش را، مطالبش را ما به صورت نور تحویل تو می‌دهیم. حالا که حرف ما تمام شد، بقیه را شما بتوانید در بخش‌های دیگر بازگو کنید. این چهار آیه به چه مناسبتی وارد شده است، به هرحال بین سابق و لاحق به عنوان جمله‌های معترضه معروف هستند. در وسط این سوره گاهی یک ضرورت ایجاد می‌کرد که مثلاً این آیه نازل شود. قسمت ۳/قیامت/تسنیم

پیغمبر، ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ [20] همه فرشته‌ها دو طرف اسکورت کرده‌اند، کسی دسترسی پیدا نکند. این بخش اول است. سه بخش در دستگاه درونی خود حضرت است، این چهار. بخش پنجم بخش بیرونی است، این پنج. فرمود من می‌خواهم مردم هدایت بشوند. مردم که بخواهند هدایت شوند، هادی مردم، حرف خالق مردم است، حرف کسی دیگر نیست. می‌خواهم حرف خدا به مردم برسد، از آن به بعد یا قبول یا نکول. مردم هیچ حجتی در قیامت نداشته باشند. پنج بخش را من کنترل کردم که حرف من به دست جامعه برسد. بخش اول «من الله الى الرسول» است. بخش دوم و سوم و چهارم در حرم امن خود پیغمبر است. پیغمبر که این را می‌گیرد، باید صد درصد درست بگیرد؛ بد فهمی، کج فهمی، اشتباه فهمی در حرم امن درک پیغمبر نیست: ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ﴾. [21] این بخش اول است.

خیلی از ما درس‌ها را خوب یاد می‌گیریم، حرف استاد را خوب گوش می‌دهیم، بعد یادمان می‌رود. فرمود بخش دوم، حرم صیانت حفظ است: ﴿سَنُفَرِّغُكَ فَلَا تَنْسَى﴾، [22] این محدوده هم مصون از سهو، مصون از نسیان، هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند. منطقه سوم، منطقه ابلاغ است. دستور می‌دهی که نامه‌ای بنویسند یا خودت سخنرانی می‌کنی، این لبان مطهرت هم معصوم است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾، [23] پس صدر و ساقه رسول می‌شود عصمت. این سه بخش بعلاوه بخش اول، چهار بخش شد. قسمت ۷/جن/تسنیم

این رسول را در پنج بخش ما معصومانه تأمین می‌کنیم. ﴿فَإِنَّهُ﴾، ذات اقدس الهی، ﴿يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ﴾؛ یعنی پیش روی پیغمبر؛ یعنی سطح جامعه. ﴿وَمِنْ خَلْفِهِ﴾، پشت سر او از ﴿وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ هست تا برسد ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾، اینها هم که گفتند: ﴿فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا﴾، این برای پشت سر است. از پشت سر پیغمبر تا خود پیغمبر مصون است. درباره خود پیغمبر آن سه طایفه است که در بخش‌های دیگر آمده که ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ هست، ﴿سَنُفَرِّغُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ هست، ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ هست. این سه بخش را آنجا تأمین

کرده، می شود چهار بخش. ﴿يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ﴾ که رابطه پیغمبر با جامعه است، ﴿وَمِنْ خَلْفِهِ﴾ که رابطه پیغمبر با عرش الهی است، این دو.

چرا این کار را می کند؟ تا معلوم بشود که حجت خدا به مردم رسید: ﴿لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾، این همان عقلانیت و حیانی است که در بخش های پایانی سوره مبارکه «نساء» آنجا مطرح شد. عقل و حیانی، عقلی است که وحی را می شناسد، یک؛ آثار و برکات وحی را کاملاً می شناسد، دو؛ و می داند این وحی فقط از دستگاه ذات اقدس الهی ساخته است، این سه و می فهمد اگر بخواهد بالنده بشود، از وحی باید کمک بگیرد، چهار و احکام و فواید دیگر. در بخش های پایانی سوره مبارکه «نساء» که آیه اش قبلاً مطرح شد این بود، آیه ۱۶۴ این عقلی که مرحوم کلینی نقل کرد که وجود مبارک حضرت امیر فرمود اینکه عقل نیست، این خیال است، این نکرا است و امثال آن، خدا می فرماید ما چرا انبیا فرستادیم؟ در نبوت عامه، دلیل اینکه پیغمبر حتماً باید باشد و پیغمبر را فقط خدا نصب می کند، چرا؟ ﴿رُسُلًا مَبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ﴾؛ [24] ببینید یک طرف قضیه خداست، یک طرف عقل است. از این بالاتر برای عقل مقامی هست؟ که خدا می فرماید من اگر پیغمبر نفرستم، در برابر عقل محکوم هستم. عقل به من می گوید تو که ما را آفریدی، ما که نمی دانستیم کجا بودیم، کجا می رویم، چرا ما را بی راهنما فرستادی؟ چرا راهنما نفرستادی؟ این عظمت عقل، جلال عقل، شکوه عقل است در مکتب وحی! عقلی که خدا را می شناسد، وحی را می شناسد، می گوید من ناقص هستم حتماً وحی باید مرا هدایت کند: ﴿رُسُلًا مَبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، مستحضرید «بعد» ظرف است، ظرف مفهوم ندارد، مگر در مقام تحدید، اینجا چون مقام تحدید است؛ یعنی وقتی که پیغمبر نفرستیم، عقل احتجاج می کند، پیغمبر نفرستیم، عقل می پذیرد، حجتی ندارد. ﴿لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، این است که بگوییم:

بنازم به بزم قضاوت که آنجا *** خدایی و عقلی مقابل نشیند [25]

قسمت ۷/جن/تسنیم

ماموریت پیامبران

پیامبران هم آمدند برای اینکه این درون را احیا کنند. این بیان نورانی حضرت امیر در آن خطبه اول نهج البلاغه است: «وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ». چون ما اگر تنها فرشته بودیم و همین روح بودیم، آنها انبیا ندارند، فرشته ها پیغمبر ندارند، چون ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾؛ [27] آنها شریعتی، امر و تکلیفی، بهشت و جهنمی به این صورت که ندارند، چون همه شان با همان نورانیت زندگی می کنند. در سوره مبارکه «انبیاء» که دارد: ﴿بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾، درباره فرشته هاست. اگر ما همان جنبه روح محض بودیم؛ مثل فرشته بودیم و پیغمبر نمی خواستیم؛ اما ما وقتی وارد عالم طبیعت شدیم، طبق آن پنجاه، شصت آیه با طبیعت سروکار داریم، با عالم ماده سروکار

داریم، با همین خاک سروکار داریم. اینها آن شهوت و غضب را تهیج می‌کنند، آنها جاذبه‌های خودشان را به ما نشان می‌دهند، ما را دعوت می‌کنند به آب و گل. این جنگ و جهاد بین دو طرف هست. این جهاد درونی که بین خواسته‌های نفس که ما را به طبیعت و بدن می‌کشاند، به خواسته‌های فطرت که ما را به جنبه روح می‌کشاند، هست. انبیا از بیرون و عقل از درون برای آن است که ما در این جهاد پیروز بشویم. فرمود: «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»، این در خطبه اول نهج البلاغه است. اشاره کردن؛ یعنی شکوفا کردن، آماده بهره‌برداری می‌کند. انقلاب شیار می‌کند جامعه را، ﴿خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ﴾ [28] می‌شود. حضرت فرمود انبیا(علیهم السلام): «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»، آنچه دفن شده، ذخیره شده، گنجینه است، آن را شکوفا می‌کنند، به او نشان می‌دهند که سرمایه‌ات این است، با این سرمایه زندگی کن!

یک بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه است که فرمود درست است انبیا برای اشاره و شکوفا کردن و شیار کردن جامعه آمدند؛ اما شما به هر حال میدان انقلاب باید یادتان نرود، میدان انقلاب اهل بیت هستند، فرمود: «مُسْتَثَارِ الْعِلْمِ»؛ [29] این از کلمات نورانی آن حضرت است. «مستثار» اسم مکان است؛ یعنی محل ثوره، انقلاب و قیام. فرمود اهل بیت میدان انقلاب هستند، اگر کسی بخواهد در جهاد درونی علیه هوس مبارزه کند، میدان انقلاب حرم اهل بیت است، «مُسْتَثَارِ الْعِلْمِ»، «قَبَادِرُوا الْعِلْمِ ... مُسْتَثَارِ الْعِلْمِ»؛ [30] بروید به میدان انقلاب، اگر بخواهید جهاد داشته باشید. اگر نه، دیگر میدان انقلاب لازم نیست، چون هر روز مدام می‌گویید این را نگاه کن، آن را بگیر، کمتر کسی است که شما به دست او امانت بسپارید که خیانت نکند! این آیه پایانی سوره مبارکه «احزاب» که ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾ [31] آنجا بحثش گذشت! آن را که به ما ندادند. درست است که آسمان بار امانت نمی‌تواند، [32] درست است؛ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾، آن امانت را که به ما نمی‌دهند. این امانت همین امانت است. این نهج البلاغه را نگاه کنید، فرمود ذات اقدس الهی امانت مال مردم را، بیت المال را در کنار نماز و روزه قرار داد. شما به هر کسی دادید خیانت کرد. دیدید «الا شد و ندر». این چنین نیست که حفظ امانت مردم، مال مردم کاری باشد که از کوه‌ها ساخته بشود. حضرت فرمود امانت مردم، بیت المال مردم، اموال مردم، حفظ اموال مردم کاری است که از کوه‌ها ساخته نیست. ما این را گفتیم امانت؛ یعنی ولایت کلیه الهی، ولایت کلیه الهی را که به مأمورین ما نمی‌دهند. مشکل ما هم آن ولایت کلیه الهیه نیست، آن ولایت کلیه الهیه برای اهل بیت همیشه هست. این امانت مردم که اختلاس است و جان مردم و گرانی مردم و فشار اقتصادی مردم همین است. این کشور همه چیز داشت و دارد؛ اما ناله همه بلند است! این برای چیست؟ فرمود این امانت و حفظ اموال مردم را به کوه‌ها بدهید، نمی‌توانند: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. آنها عاقل هستند، می‌گویند ما این سمت را قبول نمی‌کنیم، ما مشکل داریم. ما مشکل داریم که می‌گویند این زمینی که زندگی می‌کنی، از تو بالاتر است، این آسمانی که زندگی می‌کنی، از تو بالاتر است، حضرت فرمود این امانتی که آسمان‌ها و زمین نمی‌توانند تحمل بکنند، همین حفظ بیت المال است، همین اموال مردم است.

در همین قم به هر حال احتکار شد، انبارهای احتکاری پیدا شد! این جان مردم و فشار مردم را درآوردن، این نه خدا را راضی است، نه پیغمبر راضی است، پس تجربه شد و دیدیم که در بهترین شهر احتکار است، بهترین افراد در اموال بیت‌المال خیانت می‌کنند، این است! قسمت معارج/ ۳ / تسنیم

گفتند: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»، [27] این ظاهراً به آن معنا نیست که طبیب دوره‌گرد است؛ طبیبی است که طب خود را دور می‌دهد، نه خود را. گاهی می‌بینید اینکه جناب سعدی و امثال سعدی این لطایف را گفتند، چون از همین بیانات اهل بیت استفاده کردند. گفتند آن طبیبی دَوَّار به طب است؛ یعنی طبش را دور می‌دهد نه خودش. «چو رگزن که جراح و مرهم نه است» [28] طبش را دور می‌دهد؛ کجا باید بشکافد؟ نیش بزند؟ آنجا جایش است. کجا باید پانسمان کند؟ مرهم بگذارد؟ آنجا جایش است. جامعه را گاهی با نیش، گاهی با نوش. کسی که گرفتار اختلاس و نجومی است، با نیش. کسی که مشکلی دارد، با نوش. این دَوَّار بودن مربوط به طب است نه مربوط به طبیب که بشود دوره‌گرد. بعداً سعدی هم خوب فهمید که این طبیب طبش را دور می‌دهد، یک‌جا جای نیش است، یک‌جا جای مرهم است، «چو رگزن که جراح و مرهم نه است». عالمان دین هم همین‌طور هستند، حاکمان دین هم همین‌طور هستند. کلّ مردم، همه ما مؤمنین موظفیم که چنین باشیم، به نام خود «ماء معین» باشیم. حالا اگر علما به تبع وجود مبارک حضرت بالعرض می‌شود «ماء معین»، شاگردان علما چرا این‌طور نباشند؟! جامعه ما چرا «ماء معین» نباشد؟! که - إن شاء الله - امیدواریم همگان به این صورت دریابند! قسمت ملک/ ۱۴ / تسنیم

گفتاری از امام راحل (ره) در مورد نبوت

عمده بعثت رسل و انزال کتب برای مقصد شریف معرفة الله بوده، که تمام سعادات دنیاوی و اخراویه در سایه آن حاصل آید. ولی افسوس که انسان تا در این عالم است در حجابهای گوناگونی واقع است که نمیتواند طریق سعادت خود را تشخیص دهد، و اولیا و انبیا و علما نیز هرچه نصیحت میکنند و دعوت مینمایند، انسان از خواب بیدار نمیشود و پنبه غفلت را از گوش بیرون نمی‌کند. و آنگاه از نومه غفلت متنه شود که سرمایه تحصی لسعادت از دستش رفته و جز حسرت و ندامت باقی نمانده است

برای انبیا و اوصیا، علیهم السلام، مقام شامخی است از روحانیت که آنرا روح القدس گویند. و به آن مقام احاطه علمی قیومی دارند به جمیع ذرات کائنات. و در آن روح غفلت و نوم و سهو و نسیان و سایر حوادث امکانیه و تجددات و نقایص ملکیه نیست، بلکه از عالم غیب مجرد و جبروت اعظم است. چنانچه از حدیث دوم معلوم شود که آنروح مجرد کامل، از جبرئیل و میکائیل، که اعظم قاطنین مقام قرب جبروت هستند، اعظم است. آری، اولیایی که حق تعالی با دو دست قدرت جمال و جلال خود تخمیر طینت آنها را کرده و در تجلی ذاتی اولی، به

جمع اسماء وصفات و مقام احديث جمع در مرآت کامل آنها ظهور نموده ، و تعليم حقايق اسماء وصفات در خلوتگاه غيب هويت فرموده ،

دست آمل اهل معرفت از دامن کبريای جلال و جمال آنها کوتاه و پای معرفت اصحاب قلوب از نیل وصول به اوج کمال آنها در گل است . و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله ، است : علی ممسوس فی ذات الله تعالی

چنانچه در این حدیث شریف است و احادیث کثیره دیگر نیز دلالت بر آن دارد بدانکه از برای تفویض یک معنایی است که در مبحث جبر و تفویض مذکور است . و آن عبارت از آن است که حق تعالی در امری از امور ، از غایت القصوای خلقت عوالم غیبیه و مجردة تا منتهی النهایات عالم خلق و تکوین ، خود را ، نعوذ بالله ، از تصرف قیومی در آن منعزل فرماید ، و امر آنرا به موجودی ، چه کامل و تام و روحانی و صاحب اختیار و اراده ، یا موجودی طبیعی و مسلوب الشعور و الاراده ، و اگذار کند که آن موجود در آن امر تصرف تام مستقل داشته باشد . و تفویض به این معنا نه در امر تکوین و نه در امر تشریح و درسیاست عباد و تاءدیب آنها به احدی ممکن نیست بشود ، و مستلزم نقص و امکان در واجب و نفی و امکان و احتیاج در ممکن است . و در مقابل آن جبر است . که آن عبارت است از سلب آثار خاصه از مراتب وجود ، و نفی اسباب و مسببات یکسره و القای وسایط یکباره . و این نیز مطلقاً باطل و مخالف با برهان قوی است . و این نیز اختصاص به افعال مکلفین ندارد ، چنانچه مشهور است ، بلکه نفی جبر و تفویض به این معنا سنه الله جاریه است در تمام مراتب وجود و مشاهده غیب و شهود . و تحقیق این خارج از وظیفه این اوراق است . و اخباریکه نفی جبر و تفویض فرمودند به این معنای از تفویض محمول است . و این اخباری که اثبات تفویض نموده .

(و نویسنده شمه ای از سریان مقام نبوت و ولایت را چون خفاش که از آفتاب عالمتاب بخواد وصف کند در سابق ایام در رساله ای علی حده موسوم به مصباح الهدایه به رشته تحریر در آورده)) (امام خمینی (ره))

تبعیت از پیامبر

در سوره مبارکه «اعراف» هم گذشت پیامبر که تابع وحی است ، شما هم پیرو او باشید! آیه ۱۵۸ سوره مبارکه «اعراف» این بود که **﴿وَاتَّبِعُوا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾**؛ یعنی شما هم پیرو وحی باشید ، چنان که او پیرو وحی است . در این جا چند مطلب است که یکی پس از دیگری باید تبیین بشود: یکی عامی است که در سوره مبارکه «انعام» آمده یا در سوره مبارکه «یوسف» آمده که **﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾** [۷] حاکمیت متعلق به خداست! این استثناپذیر نیست ، تخصیص پذیر نیست ،

تقسیم‌پذیر نیست که ما در جهان - معاذ الله - دو تا حاکم داشته باشیم: یکی خدا و یکی غیر خدا؛ چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریح این اصل تخصیص یا تقسیم‌پذیر نیست: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾؛ در سوره مبارکه «انعام» همین مطلب را فرمود، در سوره مبارکه «یوسف» هم همین مطلب را دارد که ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾؛ غیر از خدای ذات اقدس الهی کسی حق حاکمیت ندارد. در جریان یوسف که فرمودند شما این احکام را بیان کنید، فرمود: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾، تغییر حکم مقدور احدی نیست، تبیین حکم فقط در اختیار ذات اقدس الهی است؛ حالا آن آیه را که «بالصراحة» در سوره «یوسف» یا «انعام» بیان کرد عرض می‌کنیم، ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ تخصیص‌پذیر هم نیست! درباره خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْكُمْ﴾، این چنین نیست که من مثل یک مرجع تقلید یا مثل یک مجتهد بنشینم فکر بکنم و برابر علم حصولی و ادله ظنی و امثال آن حکمی را بفهمم و از آن اطاعت کنم، این‌طور نیست! مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در بحار ادعای اجماع امامیه را نقل می‌کند که علمای امامیه اجماع دارند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برابر علم حصولی و اجتهادی و ظنی که فقها و مراجع دارند آن گونه حکم خدا را بیان نمی‌کند، بلکه برابر وحی الهی و الهام الهی بیان می‌کند. [۸] پس نه ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ تخصیص یا تقسیم‌پذیر است، نه ﴿إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْكُمْ﴾ تخصیص‌پذیر است؛ فقط از وحی اطاعت می‌کنم و حکم هم فقط متعلق به خداست. می‌ماند روایاتی که در باب تفویض آمده است؛ چند روایت است که مرحوم کلینی نقل کرد و دیگران هم نقل کردند که ذات اقدس الهی بخشی از احکام را به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واگذار کرده که از این جا مسئله «فرضُ النَّبِیِّ» و «فرضُ الله» از هم جدا شدند؛ آن احکامی را که خدا بیان فرمود می‌شود «فرضُ الله» و آن احکامی را که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود می‌شود «فرضُ النَّبِیِّ». وقتی به آن روایات مراجعه می‌شود - اینها تقریباً ده روایت هستند که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) اینها را شرح کرده، چون اصل آن روایات را مرحوم کلینی در کافی [۹] را نقل کرده است - در این روایات همان‌طوری که تفویض نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست، نسبت به ائمه (علیهم السلام) هست که خداوند امر احکام را «فَوْضَ» به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیغمبر هم «فَوْضَ» آن را به اهل بیت (علیهم السلام). از این جهت وقتی گفته می‌شود «فرضُ النَّبِیِّ»، یعنی چیزی را که غیر خدا بیان کرده؛ خواه به صورت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مردم افاضه شده باشد و خواه به صورت امام که قهراً «فرضُ النَّبِیِّ»، می‌شود «فرضُ النَّبِیِّ و الامام»؛ صورت خاص به این معناست که فرض یا «فرضُ الله» است یا «فرضُ المعصوم»، آن معصوم یا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است یا امام (علیه السلام). قسمت ۶/ احقاف/ تسنیم

اطاعت از خداوند و رسول

فرمود: ﴿وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَی رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِیِّنُ﴾، ما راه را باید نشان بدهیم، یک؛ و در برابر خیرات شما هم به شما بگوییم این خیر به شما برمی‌گردد نه به دیگری، این دو؛ آسیبی هم به ما نمی‌رسد، خیر شما

هم به خود شما برمی‌گردد. در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» فرمود هر کس کار خیر می‌کند موقعیت خودش را تثبیت می‌کند، بعد حکم فقهی و اخلاقی را ذکر کرده است؛ بهشت دارد، ثواب دارد و کذا. حکم فقهی، حکم اخلاقی، و خوب یا استحباب در کنار آن حکم تکوینی است که هر کار خیری که انسان انجام می‌دهد موقعیت خود را تثبیت می‌کند؛ یعنی اگر این درخت از جای خود حرکت می‌کرد می‌رفت کنار نهر، چند ظرف آب برمی‌داشت به پای ریشه خود می‌ریخت درست است که میوه می‌دهد؛ اما بعد از تثبیت ریشه خود است ﴿تَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ﴾. هر کار خیری که ما می‌کنیم مثل آن است که این درخت حرکت کند از نهر، آب بردارد پای ریشه خودش بریزد این درخت حق ندارد کسی را ممنون کند؛ لذا در سوره مبارکه «اسراء» گذشت هر کار خیری که شما می‌کنید اول برای خودتان است: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾، [32] این «لام»، لام اختصاص است. ﴿وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾، این «لام»، لام اختصاص است نه لام مشا کله. آن اولی که لام نفی نیست تا به قرینه این دومی باید «علی» باشد و «علی» نگفتیم و «لام» گفتیم «للمشاکله»، از آن قبیل نیست. عمل مختصّ عامل است به قول فردوسی:

اگر بار خار است خود کشته‌ای *** و گر پرنیان است خود رشته‌ای [33]

لذا فرمود: ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ﴾، آن احکامی که وجود مبارک حضرت از طرف ذات اقدس الهی بیان می‌کند که اینها به صورت قرآن یا حکم فقهی است. دستور رهبری که حضرت می‌دهد، این ﴿اطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ است؛ اما ﴿فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾، ما تا آن جا که هست باید بلاغ داشته باشیم، این یک؛ این بلاغ هم باید مبین و شفاف باشد. بلاغی را مبین می‌گویند که سخنرانی مبهم نباشد. یا نوشتار مبهم نباشد. تمام یعنی تمام! تمام جمله‌ها معنای خاص خودش را داشته باشد. به چه چیزی می‌گویند بیان؟ این بیان از بین است؛ یعنی جمله اول کاملاً جدای از جمله دوم بین داشته باشد، فاصله باشد. مخلوط و درهم حرف زدن که بیان نیست، تبیان نیست، مبین هم نیست، هر جمله‌ای باید معنای خاص خودش را داشته باشد. اگر این شد می‌شود بلاغ، می‌شود بیان، می‌شود تبیان، می‌شود مبین. یعنی این جمله اول تمام شد جمله دوم تمام شد جمله سوم تمام شد، این می‌شود بیان. فرمود انبیا آمدند با بیان ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ﴾، [34] درباره قرآن فرمود: ﴿تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾، [35] آن که درهم و توهم و شنونده منتظر است ببیند که سرانجام چه چیزی دربیاید اینکه بیان نیست، چون بین ندارد. خط کشی نشده است. فرمود این از نظر سخنرانی و تعلیم و اینهاست. بعد این هم کافی نیست. این را باید در دل مردم و جان مردم ببرند، ﴿قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾، انبیا آمدند این کار را کردند، حرف را بردند تا جان مردم که هیچ کس نتواند بگوید من نفهمیدم. با مثل زدن، با قصه گفتن، با تکرار، حرف را برده، نه در گوش، حرف را بردند به جان مردم؛ لذا حجت تمام شد در سوره «انعام» فرمود: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾، [36] چون ما حرف را بردیم در جان مردم، حالا قبول و نکول از آن به بعد به عهده خود مردم است. ما چیزی را مبهم نگذاشتیم. ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ [37] کردیم، یک؛ مبین بود، تبیان

بود، ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ﴾ بود همین را با همه این وصف‌ها بردیم در جان مردم، حالا از آن به بعد یا ایمان یا کفر. قسمت ۵/تغابن/تسنیم

فرمود: ﴿مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾؛ [3] حضرت فرمود: ﴿إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ﴾، [4] اهل بیت به جای او نشستند و قرآن ناطق هستند، این چهار و پنج؛ لذا هم مصونیت قرآن از تکرار، مصونیتش از اجمال، مصونیتش از ابهام از همه جهات تأمین شده است؛ لذا گرچه به حسب ظاهر دارد: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾، اما این ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ چه گروهی هستند، آن را شاگردان حضرت در مسجد حضرت بعد از نماز از حضرت سؤال می‌کردند، این در روایات هست، در تاریخ هست، در تعبیرات تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) هست. قسمت ۳/تغابن/تسنیم

در جریان اطاعت، هم اطاعت خدا مطرح است هم اطاعت رسول که ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾، [1] در جریان معصیت، هم معصیت خدا مطرح است هم معصیت رسول که در این بخش‌ها فرمود: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾. مستحضر هستید که رسول از آن جهت که رسول است حرفی ندارد، مگر پیام مرسل خود را، پس اطاعت از پیامبر به اطاعت خدا برمی‌گردد و عصیان پیامبر به عصیان خدا برمی‌گردد قسمت ۷/جن/تسنیم

رسول گذشته از مسئله رسالت، سمت رهبری، ولایت، در فلان وقت باید به جنگ بدر برویم، در فلان وقت باید در حدیبیه صلح کنیم، اینها را ذات اقدس الهی از راه علوم غیبی به حضرت اعلام می‌کند و حضرت به عنوان ولیّ مسلمین، امام مسلمین، رهبر مسلمین این دستورها را می‌دهد. این دیگر نظیر روایت نیست، این یک حکم مقطعی است، این حکم مقطعی که فلان روز باید برویم به جنگ بدر، این نظیر «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»، [2] نیست یا «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» [3] نیست که حکم فقهی دائمی باشد، پس همه این بخش‌ها برمی‌گردد مستقیماً به ذات اقدس الهی و «مع الواسطه» به رسول؛ لذا اگر در این سوره سخن از عصیان رسول در کنار عصیان خدا مطرح است، رازش این است.

قسمت ۷/جن/تسنیم

قرآن و عترت

قرآن کریم افضل از کتب آسمانی هست، افضل از کلام انبیا هست، ولی افضل از پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) نیست، این اصل کلی است. پس اصل کلی این است که اینها عدل قرآن هستند.

اصل دوم این است که اینها در بیان احکام هم مصون از سهو و نسیان و جهل هستند هم در تعلیم احکام مصون از خطا و خطئه می‌باشند؛ یعنی آنچه را که مربوط به علوم الهی است درباره دین، اسمای حسنی الهی، صفات الهی، هیچ

اشتباه نمی‌کنند، در هنگام بیان کردن هم از خطا و خطیئه مصون هستند؛ در بیان احکام، حکم الهی را که می‌خواهند بگویند، همان طوری که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در تلاوت آیات و تلقی آیات و قرائت آیاتی که از جبرئیل یا بدون واسطه دریافت کرد، ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾، [5] لبان مطهرش معصوم است، ائمه(علیهم السلام) هم در بیان احکام الهی لبان مطهرشان معصوم است. وقتی می‌خواهند چیزی را بنویسند، دست مبارکشان معصوم است. خدا مرحوم مجلسی را غریق رحمت کند! ایشان بالصراحه می‌گویند اجماع علمای ما این است که اینها مثل مجتهد نیستند - معاذالله - که با استنباط و با حکم ظنیه و اینها احکام شرعی را بفهمانند و فتوا بدهند، این هم اصل دوم.

اصل سوم؛ اصل حیطة عمل است، حوزه عمل است. پس آن‌جا که جای علم است مصون از خطا و مصون از خطیئه است، هیچ! حالا می‌خواهند عمل بکنند؛ در موقع عمل همان طوری که خدا به اینها گفت عمل می‌کنند. حالا این گاهی مطابق با واقع در می‌آید، گاهی با مطابق با واقع در نمی‌آید در اختیار خودشان است، کجا این گونه رفتار کنند کجا این گونه رفتار نکنند! دین گفته که در محکمه، بینه برای مدعی و قسم برای منکر، این گفته دین است، این عصمت است، معصوم است، این هیچ خطایی در آن نیست. اینها هم همین کار را می‌کنند. حالا کسی یک قسم دروغی خورده، آیا این موظف است به علم غیب او را از محکمه بیرون کند؟ این در اختیار خودش است؛ چه وقت صلاح است؟ چه وقت صلاح نیست؟ چه وقت باید به باطن عمل کند؟ چه وقت نباید به باطن عمل کند؟ این نه در فهم ماست نه در حوزه ماست نه در تکلیف ما. این شاهد ظاهر الصلاح می‌آورد، کسی که نزد مردم عادل است همه هم او را عادل می‌دانند؛ اما در خفا معصیتی کرده، ﴿فَسِيرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾؛ [6] این امامی که در خانه‌اش خوابیده، علم دارد که او در باطن در خانه‌اش دارد معصیت می‌کند، این امام خواب و بیداری او که فرق نمی‌کند. حالا امام(سلام الله علیه) خوابیده است این شخص - معاذالله - در خلوتی یک نگاه نامحرمانه‌ای کرده، این الآن می‌داند. آیا این موظف است در محکمه به او بگوید من آن لحظه‌ای که خوابیده بودم تو در آن‌جا بیدار بودی، داشتی نامحرم را نگاه می‌کردی؟ این در صلاح خودش است. هیچ یعنی هیچ اختیاری ما نداریم، تکلیفی ما نداریم، این باید به بینات و ایمان عمل بکند. اگر یک وقت حفظ دینی، حفظ جان کسی، حفظ شریعتی موقوف باشد بر اینکه به باطن عمل بکند می‌کند و گرنه صریحاً فرمودند ما به ظاهر عمل می‌کنیم. ما با شاهد عمل می‌کنیم، ما با سوگند عمل می‌کنیم، اگر یک وقت کسی قسم دروغ خورد، شاهد دروغی آورد، مالی را دارد می‌برد، نگوید من از دست پیغمبر گرفتم، نگوید من از محکمه پیغمبر گرفتم، من می‌بینم او دارد «قِطْعَةً مِنَ النَّارِ» [7] را می‌برد، ولی بنا بر این نیست که ما در اینجا با علم غیب عمل کنیم. حالا این بیانات نورانی چند اصل است که به سه اصل آن اشاره شده، بخشی از این اصول را بعد در خلال فرمایش مرحوم کاشف الغطاء نقل می‌کنیم.

پس طبق فرمایش ایشان، قرآن افضل از امام نیست. ما در جهان امکان، بالاتر از قرآن که نداریم. این قرآن سلطان بر همه وحی هاست. این ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ [8] تورات و انجیل هم همین هستند؛ اما این خصیصه قرآن کریم است، فرمود تنها مصدق کتب انبیای قبلی نیست، تنها نبوت و ولایت انبیای قبلی را امضا نمی کند، همینه دارد، سیطره دارد، سلطنت دارد: ﴿وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾ [9] این یک جاست مخصوص قرآن کریم است، چنین کتابی است. پس زیر این آسمان، تنها کتابی که سلطنت و حیاتی دارد قرآن است، آنها هم عدل این قرآن هستند. دیگر بالاتر از این مقام را بشر نمی فهمد تا برای اینها ثابت کند. این برای این، این عصاره فرمایش مرحوم کاشف الغطاء است.

کاشف الغطاء هم بارها به عرض شما رسید، من یادم نیست که صاحب جواهر از فقهی به این عظمت تعبیر کرده باشد؛ می گوید صاحب کشف الغطاء در حدّت ذهن فقهی اش من مانند او ندیدم. [10] با اینکه او مسیطر بر بسیاری از آنها است، این فرمایش صاحب جواهر است درباره کاشف الغطاء. قسمت ۸/ممتحنه/تسنیم

اولین پیامبر اولوالعزم- دارای کتاب

در جریان نوح که گفته شد: ﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾ [22] سلام خدا البته رحمت و عنایت الهی است؛ اما وقتی سلام جهانیان را به او برساند؛ یعنی تا روز قیامت هر کس بیاید، نام مبارک نوح محفوظ است، عرض ارادت به نوح محفوظ است، هر عملی که خیر انجام می دهند، وجود مبارک نوح در آن سهیم است، برای اینکه او بنیان گذار همه این مطالب هست؛ لذا ﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾. تنها جایی که قرآن سلام جهانی می فرستد، اینجاست. گذشته از اینکه نظام تکوین هم تابع نظام تشریح الهی است. در و دیوار جهان مطیع فرمان الهی هستند. اینکه مرحوم شیخ طوسی [23] از ما و برادران اهل سنت [24] هر دو نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: من قبل از اینکه به مقام نبوت برسم، هر وقت عبور می کردم، سنگی بود که «إِنِّي لَأَعْرِفُهُ الْآنَ» [25] الآن هم من می شناسم، هر وقت مرا می دید، سلام می کرد! این چنین نیست که این سنگ و گل بی جان باشند: ﴿كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ [26] چون ﴿إِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَنْهَشُ مِنَ حَشْيَةِ اللَّهِ﴾، همه اینها ادراک دارند، شعور دارند، حساب و کتاب دارند. اگر ذات اقدس الهی یک درود جهانی به پیغمبری فرستاد همه موجودات هم نسبت به او درود دارند. به هر حال این خصیصه در قرآن فقط برای حضرت نوح فرمود: ﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾. قسمت ۶/نوح/تسنیم

﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾ [9] شما درباره سلسله انبیا و اولیا (علیهم السلام) که قرآن ذکر می کند این لقب را نمی بینید فقط درباره نوح است سلام جهانی بر نوح که «شیخ الأنبياء» است. درباره ﴿سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾ [10] ﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ * إِنَّا كَذَلِكَ﴾ [11] اینها مفید است «سلام علی کذا و کذا» این «سلام الله علیهم» است. ولی وقتی

به نوح می‌رسد ﴿سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾ تنها جایی که سلام جهانی می‌فرستد وجود مبارک نوح است؛ ۹۵۰ تلاش و کوشش کرد نه اینکه عمرش ۹۵۰ سال باشد ۹۵۰ سال رسالت داشت؛ [12] عمر او که خیلی بیش از این بود. او تمام تلاش و کوشش را کرد و استحقاق این را هم از طرف ذات اقدس الهی دریافت کرد.

سلام علی نوح فی العالمین فقط برای نوح آمده، پیامبر همه جهان بوده، دارای اولین کتاب و اولین پیامبر اوالوالعزم است، نوح ابوالبشر دوم مینامند چون همه پیامبران مانند ابراهیم از نسل وی است.

وقت نجات از همه حیوانات یک جفت در کشتی سوار کرد، ۲۵۰ سال نبوت کرد، کمتر از ۱۰ نفر به او ایمان آوردند، داریم که پدران فرزندانشان را می‌آوردند و نوح را نشان میدادند که پدرمان گفته حرف این پیر مرد را گوش ندهید، خداوند به نوح خبر میدهد که دیگر کسی ایمان نمی‌آورد، هم همسر و هم فرزندش منحرف بود، کشتی ساخت و مردم مسخره می‌کردند که دریا کجاست که کشتی می‌سازی، تفسیر نور / قرائتی / نوح / ۶/۱

حضرت عیسی پیامبر(س)

در جریان مریم(سلام الله علیها) می‌دانید او برای اینکه از راه صحیح به دنیا آمده وقتی از راه صحیح به دنیا آمده از راه إعجاز به دنیا آمده، او گفت: ﴿رَبِّ اِنِّی نَذَرْتُ لَكَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّرًا﴾ [22] مریم به دنیا آمده؛ ذات اقدس الهی از راه غیب او را مادر کرده است: ﴿فَاَرْسَلْنَا اِلَیْهَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ [23] از راه غیب مادر شد. حالا می‌خواهد او بار خود را به زمین بگذارد؛ این ﴿فَاَجَاءَهَا الْمَخَاضُ اِلٰی جِذْعِ النَّخْلَةِ﴾ [24] آمد زیر درخت خرما خشک و تکیه گاهی پیدا کرد چون در آن جایی که بود معبد بود و جای برای زایمان نبود بیرون آمد. ذات اقدس الهی این درخت را که جذع نخل بود؛ مثلاً درخت خشک بود سرسبز کرد، یک؛ پربار کرد، دو؛ میوه را فراهم کرد، سه. اگر خدا این شاخه را کمی خم می‌کرد که مریم می‌چید این چه می‌شد؟ فرمود تا اینجا کار ما است تو هم باید دستی تکان بدهی! ﴿وَهَزَى اِلَیْکَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَیْکَ رَطْبًا جَنِيًّا﴾ [25] تو هم دستی دراز کن این شاخه را تکان بده میوه بچین. همه کارها به غیب سپردن حتی برای مسیح و مادر مسیح هم نشد اینجا جای کار است اصلاً. جهاد برای همین است مبارزه برای همین است امتحان برای همین است و گرنه این شاخه‌های پربار را اگر کمی خدا خم می‌کرد که وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) می‌چید این مشکلی داشت؟ فرمود تو هم دستی تکان بده!

نتیجه گیری

در الگوی مدیریت راهبردی دستورات اسلام تنها راهنمون های هدایت اسلام می باشد که با نشات گرفتن از اصولی که از وحی الهی به رسولان و جانشینهای خود در زمین ابلاغ میگردد تعیین و تبیین میشود . کلماتی مانند امر ، شرعه، و منهج

گویای گروهی از مفاهیم است که اهداف و سیاستها ئی میباشد که هر پیامبر در زمان خویش برای هدایت قوم خویش آورده است .